

س: البته این سؤال ممکن است مقداری خارج از موضوع باشد ولی حضرتعالی اولین بار که رو در رو و مستقیم چهره تمدن غرب را دیدید آنرا چگونه یافتید؟

ج: من خیلی چیز تازه‌ای ندیدم، خیلی بی‌بند و بارتر از تهران آن روز خودمان نبودند، تمدنش هم خیلی چیز تازه‌ای نداشت فقط بعضی چیزها را من هنوز ندیده بودم که آنجا می‌دیدم، مثلاً متروی پاریس در نظرم ما چیز جالبی بود، کاخ ورسای در پنج فرسخی پاریس هم دیدنی بود، معروف بود کار ساختمان آن در زمان لویی چهاردهم شروع شده و در زمان لویی شانزدهم به پایان رسیده است، در آنجا جهانگرد هم از همه‌جا زیاد آمده بودند و رفتن ما هم به پیشنهاد پلیسها بود، و بالاخره در نظام و زندگی مردم پاریس هم که ما با آنها محسوس نبودیم که بینیم چگونه زندگی می‌کنند، ما خودمان آنجا اطاق جدایی داشتیم، یکی از اقوام آقای بنی‌صدر گویا پسر عمه‌اش بود به نام آقای فاتح در یک آپارتمان دوتا اطاق داشت، او دوتا اطاقش را با تلفن و تشکیلات در اختیار ما گذاشته بود.

نزدیکان امام در پاریس

س: رابطه‌ی من و مشاورین امام در پاریس چه کسانی بودند و بیت ایشان توسط چه افرادی اداره می‌شد؟

ج: در پاریس آقایان بنی‌صدر و قطب‌زاده و دکتر مکرری که پس از انقلاب سفیر ایران در شوروی شد و آقای دکتر حسن حبیبی و جمعی دیگر هر روز پیش امام می‌آمدند، و آنها که منزل امام را آن وقت می‌گرداندند می‌شود گفت آقای دکتر ابراهیم یزدی و احمد آقا پسر امام و آقای اشراقی بودند، شاید دکتر یزدی بیشتر از همه موثر بود، در آنجا همه‌کاره امام دکتر یزدی بود و امام خیلی به ایشان اعتماد داشت، در همان جا بودیم که امام به آقای دکتر یزدی گفتند تلفن بزیند به دکتر رضا صدر که سابقاً شاگرد منظومه ما بود در آمریکا و بگویند سفارت ایران در آمریکا را از زاهدی تحویل بگیرد. هرچه امام مصاحبه می‌کردند آقای دکتر یزدی مترجمش بود، حتی یک بار من می‌خواستم با امام خصوصی صحبت کنم دیدم آقای دکتر یزدی هم آنجا نشسته‌اند گفتم می‌خواهم خصوصی صحبت کنم، امام گفتند: "ایشان هم از خودمان است" و من با بودن ایشان صحبت کردم، خلاصه همه‌کاره آنجا ایشان بود، چون زبان می‌دانست و به اوضاع و احوال آنجا و دانشجویان وارد بود.

ضمناً رابط تلفنی امام به ایران هم نوعاً آقای اسماعیل فردوسی پور و مرحوم محمد و آقای محمدعلی هادی بودند، و مرحوم حاج مهدی عراقی و آقای محمد منتظر و جمعی دیگر هم از مهمانان پذیرایی می‌کردند، و دانشجویان اروپا زیاد رفت‌وآمد داشتند، مرحوم امام هم ظهره‌انماز جماعت می‌خواندند و صحبت هم می‌کردند.

همان جا در پاریس بودیم که از ایران زنگ زدند که بناست جمعی از علما اعلامیه بدهند و شاه را از سلطنت خلع بکنند و از آنجا تلفنی امضای مرا هم گرفتند. (پیوست شماره ۴۸)

ملاقات و گفتگو با آقای حسین هیكل

در همان زمان آقای حسین هیكل نویسنده و روزنامه‌نگار برجسته مصری آمد ملاقات امام و به انگلیسی صحبت می‌کرد، من به هیكل گفتم: "شما عرب هستی، آقای خمینی هم که عربی می‌فهمند، چه داعی داری که اینجا با امام به انگلیسی صحبت بکنی؟ اینجا مترجم عرب‌هم

هستند، چرا ما باید این قدر غریزه باشیم ” گفتم ” زبان عربی زبان اسلام است، چرا زبان عربی را ترویج نمی‌کنید؟ چرا در کشورهای عربی تاریخ مسیحی رواج دارد و از تاریخ اسلامی کمتر استفاده می‌شود؟ ” ایشان هم این مطلب را تایید می‌کرد، من گفتم: ” چرا بعضی از کشورهای اسلامی تعطیلی‌هایشان روزهای یکشنبه است؟ شما باید تاریخ اسلام را زنده کنید، روز جمعه را زنده کنید، و این ننگ است که در مصر تاریخ مسیحی رواج داشته باشد.”

بازگشت به ایران برای انجام یک ماموریت

س: لطفاً بفرمایید محور مذاکرت شما با امام در پاریس چه بود و چقدر در آنجا ماندید و چگونه به ایران بازگشتید؟

ج: محور صحبتها کلیه مسائل گذشته و مسائل آن وقت کشور بود، جریانات گذشته را برای امام تعریف کردم، جریانات زندان و مجاهدین و رجوی را برای امام گفتم، صحبتهای مقدم را برای امام نقل کردم، ولی عمده مساله آن زمان راجع به تشکیل دولت بود که امام اصرار داشتند هر چه زودتر دولت انقلاب تشکیل بشود، ایشان عنایت داشتند که آقای مهندس بازرگان نخستوزیر بشوند و برخی افراد را هم به عنوان هیات دولت مشخص کرده بودند، فقط در وزیر خارجه مانده بودند که نظرشان این بود که آقای دکتر کریم سنجابی این مسئولیت را قبول کند، و ایشان (آقای سنجابی) قبول نکرده بود، امام به من گفتند شما هر چه زودتر به تهران بروید و آقای سنجابی را راضی کنید که این مسئولیت را قبول کنند، لابد در آن شرایط ایشان را متعین می‌دانسته‌اند، به همین جهت چون امام این مسئولیت را به من داده بودند بسرعت از آنجا حرکت کردیم.

سفر به سوریه و عراق در مسیر بازگشت

ما می‌خواستیم سوریه و عراق هم برویم، آقای حاج شیخ محمدعلی هادی کار رفتن به سوریه را درست کرد و بنا شد به سوریه برویم و بعد اقداماتی بشود که به عراق هم برویم که آن هم انجام شد، بالاخره ما حرکت کردیم، چند روز سوریه بودیم چند روز هم عراق و بعد از آنجا آمدیم به ایران، در کرمانشاه و قصرشیرین و همه شهرهای بین راه از ما استقبالهای شگفت انگیزی می‌کردند و اصرار داشتند که ما آنجا بمانیم، ولی ما با عجله می‌آمدیم تا به تهران برسیم.

س: حضرتعالی در پاریس چند روز ماندید؟ در عراق و سوریه هم آیا با مراجع و دیگران ملاقاتی داشتید؟

ج: در پاریس هفت هشت روز بیشتر ماندیم، بعد آمدیم سوریه، در سوریه من یک مصاحبه مطبوعاتی کردم که از خبرگزاریهای مختلف شرکت داشتند، آقای آسیدصادق شیرازی نوه مرحوم آیتالله حاج سید عبدالله طاهری شیرازی مترجم ما بود، و بعد همه روزنامه‌ها به عنوان سخنگوی آیتالله خمینی مصاحبه مرا پخش کرده بودند، بعد تازه مسئولین سوریه فهمیده بودند که من در سوریه هستم و مقامات امنیتی خواسته بودند که با من صحبت کنند و آدرس اداره امن را داده بودند و خواسته بودند که من به آنجا بروم ولی من همان روز خاک سوریه را ترک کردم.

س: لطفا جزئیات بیشتری راجع به بازگشت خود از پاریس و چگونگی استقبال مردم در بین راه، و همچنین از مرحوم محمد که به هنگام بازگشت همراه شما بود بفرمایید.

ج: این از مواردی است که من خیلی تاسف می‌خورم که چرا آن زمان فرصت بیشتری نداشتم که از آن مسافرت استفاده بیشتری ببریم هنگامی که می‌خواستیم از پاریس برگردیم به امام گفتم اجازه بدهید محمد را همراه خودمان ببریم، امام قبول کردند، از کارهای محمد در آنجا این بود که با آقای دکتر هادی و گاهی آقای فردوسی‌پور صحبت‌های امام را ضبط می‌کردند و با تلفن به شهرهای مختلف ایران و جاهای دیگر منتقل می‌کردند، دکتر یزدی مترجم انگلیسی بود و آقای هادی مترجم عربی، بعد ما با محمد آمدیم سوریه، در سوریه با آقای جلال‌الدین فارسی تماس گرفتیم و چند روزی که آنجا بودیم با ایشان به جاهای مختلف می‌رفتیم چون تا آن وقت به سوریه نرفته بودم و در آن وقت آقای علی جنتی با خانواده خود در سوریه بودند و در اثر سابقه رفاقت در مدت اقامت در سوریه ایشان با اتومبیل خود بسیار به ماکمک کردند، بعد آمدیم عراق وارد کاظمین که شدیم نمازمان را خواندیم، من شنیده بودم که آقای سید محمود دعایی یک ماشین قراضه خریده، در حرم کاظمین که رفتیم گفتم با این عجله‌ای که ما داریم کاش آقای دعایی را پیدا می‌کردیم با همان ماشین قراضه ایشان می‌توانستیم به کارها و زیارت‌مان برسیم، اتفاقاً در همان وقت که در فکر این مساله بودیم یک‌دفعه دیدیم یک کسی گفت سلام علیکم، نگاه کردیم دیدیم آقای دعایی است گفتم ای کاش از خدا یک حاجت بزرگتر خواسته بودیم، گفتم تو اینجا چه کار می‌کنی؟ گفت: "یک نفر می‌خواسته است برود بغداد او را رسانده‌ام و آمدم اینجا یک زیارت بکنم و برگردم"، قصه را برای او گفتم، ایشان هم خوشحال شد و با همان ماشین آقای دعایی کاظمین و کربلا و نجف و سامرا و همه اماکن متبرکسه را زیارت کردیم، فقط یک روز نجف ماندیم، تا علما آمدند بفهمند کعبه دیدن ما بیایند از آنجا رفته بودیم، فقط در کربلا در منزل آیت‌الله خمینی با دهیست نفر از فضلا ملاقات کردیم بعد رفتیم سامرا و طفلان مسلم، بعد هم ایشان با ماشین خودش ما را آورد تا مرز ایران، همه اینها را سه‌چهار روزه انجام دادیم.

استقبال عظیم مردم هنگام بازگشت

بعد در مرز خسروی رفتیم مسجد، اول صبح یک‌دفعه دیدیم حجه الاسلام آقای غروی پیش‌نماز قصر شیرین که آقای مطلق آنجا بود و منزلشان محل رفت و آمد علما بود به سراغ ما آمد، ایشان ما را به منزل خود در قصر شیرین برد، کم‌کم مردم قضیه را فهمیدند، آقای غروی گفت مردم در مسجد اجتماع کرده‌اند که بیانات شما را بشنوند، خوب آن روز زمزمه انقلاب همه جا بود و مردم دنبال یک چنین چیزهایی می‌گشتند، مردم چه امیدها به روحانیت داشتند ولی حیف که روحانیت نتوانست به وعده‌هایی که به ملت داده بود عمل نماید. بالاخره با سلاطین صلوات ما را بردند مسجد در آنجا صحبت مفصلی کردم، ایشان می‌گفت: "اینجا اهل حق (۱) هم دارد شما یک چیزی کسه به آنها بر خورد کنند گویید"، آنها هم یکی یکی می‌آمدند دست می‌دادند و احترام می‌کردند، بعد ما را با چندین دستگاه ماشین بدرقه کردند تا شهر بعد در بین راه من نمی‌دانم مردم از کجا در جریان قرار می‌گرفتند از هر شهر و روستایی که می‌گذشتیم جمعیت بسیار زیادی از ما استقبال می‌کردند، در سرپل ذهاب مردم بسیار اصرار کردند که آنجا توقف کنیم و برای آنها صحبت کنیم ولی ما چون عجله داشتیم عذر خواستیم و حرکت کردیم به طرف کرمانشاه، در بین

راه مرتب من و محمد به وسیله بلندگو از ابراز احساسات مردم تشکر می‌کردیم. در کرمانشاه هم‌علما آمده بودند برف هم می‌آمد، در مسجد برای مردم سخنرانی کردم و نماز مغرب و عشا را در همان جا خواندیم بعد حرکت کردیم به طرف همدان، در همدان مردم و مرحوم شهید آیت‌الله مدنی که آن وقت آقای مطلق همدان بود به استقبال آمده بودند، (۲) خیلی اصرار کردند کمپیاده شویم ولی ما به خاطر ماموریتی که داشتیم توقف نکردیم تا رسیدیم به ساوه، تقریباً شهر ساوه در دست مردم بود و بچه‌های حزب‌الله در خیابان‌ها نگهبانی می‌دادند، چند ساعتی آنجا ماندیم و استراحت مختصری کردیم و باز راه افتادیم برای قم (پیوست شماره ۴۹)

۱. اهل حق دستهای از صوفیان غرب ایران هستند که عقاید ویژه‌ای دارند.
 ۲. آیت‌الله شهید سید اسدالله مدنی از جمله شهدای محراب هستند که در بیستم شهریور ۱۳۶۰ در محراب نماز جمعه تبریز توسط منافقین به شهادت رسیدند.

گفتگو با دکتر سنجابی برای تصدی وزارت خارجه

بالاخره من خودم را با عجله به تهران رساندم و با آقای دکتر سنجابی صحبت کردم و با اصرار ایشان قبول کرد که پست وزارت خارجه آقای مهندس بازرگان را بپذیرد، حالا چه نکته‌ای در کار بوده که آقای سنجابی در ابتدا نمی‌خواست بپذیرد من نمی‌دانم، شاید می‌دانسته که دوامی ندارد یا اختلاف سلیقه در کار بوده است.

مسافرت به اصفهان و نجف‌آباد و استقبال بی‌نظیر مردم

س: شما بعد از آزادی از زندان مسافرتی هم به اصفهان و نجف‌آباد داشتید، اگر ممکن است در این مورد مطالبی را بفرمایید.

ج: بعد از آزادی از زندان لازم بود که مسافرتی هم به اصفهان داشته باشم ولی شرایط برای این کار مهیا نمی‌شد، هم کثرت رفت و آمد بود و هم از نظر سلامت جسمی به خاطر مسائل زندان و ... در این کار تاخیر بوجود می‌آمد. به همین جهت طی نامه‌ای به مردم از آنها عذرخواهی کردم (پیوست شماره ۳۶) و این کار را به فرصت مناسبی موکول کردم که تا بعد از مراجعت از پاریس تاخیر افتاد.

بعد از آمدن به قم و چند روزی توقف به طرف اصفهان حرکت کردیم، در اصفهان استقبال عجیبی از ما شد، آیت‌الله سید جلال‌الدین طاهری و بسیاری از علمای اصفهان تا چند کیلومتری شهر به استقبال آمده بودند، به قدری جمعیت زیاد بود که اصلاً به ماشینها اجازه حرکت نمی‌دادند، اصفهان از جمعیت جاکن شده بود. بعد در میدان امام سیل جمعیت از شهر اصفهان و بخشهای اطراف متراکم شده بود و ما رفتیم بالای عالی‌قاپو برای مردم صحبت کردیم، آن روز هم من صحبت کردم و هم مرحوم محمد، و شام را هم در منزل مرحوم آیت‌الله خادمی طاب‌بشراه دعوت شدیم و آنجا با جمعی از بزرگان و علمای اصفهان ملاقات داشتیم، بعد از اصفهان به نجف‌آباد رفتیم، آنجا هم غلغله جمعیت بود، در همان مدخل ورودی شهر یک تریلی آورده بودند و ما را روی آن سوار کردند و دستگاه بلندگو و انتظامات و تشکیلاتی درست کرده بودند و آقای حسینی رامش‌های برای مردم صحبت کرد، مردم بعضی از روستاها که قبلاً از چماقداران و طرفداران شاه بودند الان به مردم پیوسته بودند و هر کدام یک عکس امام در دست

گرفته بودند و مرتب تکان می دادند و صلوات می فرستادند، بدون اغراق از اصفهان تانجف آباد در کنار خیابانها جمعیت ایستاده بود، واقعا مردم از دل و جان شعار می دادند و در استقبال شرکت کرده بودند، هنگام بازگشت از نجف آباد از مسیر خمینی شهر رفتیم در آنجا هم جمعیت بی نظیری بود، در مدخل ورودی شهر برای مردم صحبت کردیم، و این همه استقبال مردم از ما در حقیقت استقبال از انقلاب و اهداف آن بود، حیف که روحانیت ما نتوانست آن طور که می بایست پاسخگوی این همه شور و شوق مردمی باشد و به وعده هایی که به آنان داده بود عمل نماید.

ترکیب شورای انقلاب و چگونگی کار

س: حضرتعالی فرمودید که در دیدارتان با حضرت امام در پاریس در باره مسائل مختلف سیاسی صحبت داشته اید، یکی از مسائل مهم در آن زمان مساله شورای انقلاب و ترکیب اعضای آن می باشد، بفرمایید آیا در این رابطه نیز با ایشان صحبتی داشته اید؟

ج: در باره ترکیب اعضای شورای انقلاب کسی را که من به امام معرفی کردم آقای خامنه ای بود، امام گفتند آخر ایشان مشهد هستند، گفتم خوب مشهد باشند می آیند به تهران، در آن زمان آقای موسوی اردبیلی هم در پاریس بود امام به ایشان هم گفته بودند که در شورای انقلاب باشند.

س: عضویت آقایان بازرگان و دکتر یزدی و قطب زاده و بنی صدر در شورای انقلاب به پیشنهاد چه کسی بود؟ به نظر حضرتعالی افراد دیگری همانند مرحوم آیت الله ربانی شیرازی با اینکه هم سابقه حوزوی داشتند و هم اهل سیاست و مبارزه بودند چرا در شورای انقلاب شرکت نداشتند؟

ج: همان گونه که قبلا گفتم آن وقت که امام در پاریس بودند از جمله افرادی که خیلی به ایشان نزدیک بود آقای دکتر یزدی بود و ایشان هم بعد دکتر یزدی خیلی اعتماد داشتند و مسلما دکتر یزدی در تصمیم گیری های آن مقطع خیلی موثر بوده اند، به گونه ای که عرض کردم وقتی من می خواستم خیلی خصوصی با امام صحبت کنم آقای دکتر یزدی هم آنجا بود امام گفتند ایشان از خودمان است، و من تا آن وقت با ایشان سابقه ای نداشتم ولی شنیده بودم در آمریکا جلسات دینی دانشجویان و مهاجرین را اداره می کند. مساله دولت موقت هم در همان پاریس صحبت و تصمیم گیری شده بود و بهترین دلیلش اینکه راجع به وزارت خارجه که نتوانسته بودند خودشان مساله را حل کنند و دکتر کریم سنجابی قبول نکرده بود امام این ماموریت را به من دادند که با ایشان صحبت کنم و او را راضی کنم، فقط آقای خامنه ای را من برای شورای انقلاب مطرح کردم که امام گفتند ایشان در مشهد هستند و من گفتم اشکال ندارد به تهران می آیند، با آقای موسوی اردبیلی هم در همان پاریس صحبت شده بود، و اما اینکه آقای ربانی شیرازی در شورای انقلاب نبودند احتمالا به این جهت بوده که ایشان می خواستند در قم باشند یا اینکه افرادی مخالف شرکت ایشان در شورای انقلاب بوده اند، زیرا بعضی ها بسا روحیه ایشان جور نبودند، چون قاطع بود و خیلی روی حرفهای خودش پافشاری می کرد.

س: لطفا در رابطه با شورای انقلاب توضیح بیشتری بفرمایید که نحوه اداره جلسات آن چگونه و اعضای آن چه کسانی بودند، شروع و پایان جلسات چگونه بود و چگونه تصمیم گیری می شد؟

ج: اعضای آن آقایان: موسوی اردبیلی، بهشتی، مهدوی کنی، بازرگان، خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، بنی‌صدر، قطب‌زاده، شیبانی، معین‌فر، حسن حبیبی، عزت‌الله سحابی و بعضی افراد دیگر بودند، البته افراد شورا چند مرتبه متغیر شدند ولی کارگردان مرحوم آیت‌الله بهشتی بود و کارها هم بیشتر بین افراد بخصوص تقسیم می‌شد که من به این‌گونه برخوردها اعتراض داشتم و خیلی از کارها هم انجام نمی‌شد، دستور جلسات هم مسائلی بود که برای انقلاب و کشور پیش می‌آمد، متناسب با ضرورتها روی مسائلی صحبت می‌شد، من هم در جلساتی که شرکت می‌کردم نظرسنجی خودم را می‌گفتم، البته مصوبات شورای انقلاب در پنج جلد چاپ شده که در دسترس می‌باشند و می‌توان به آنها مراجعه نمود.

اصرار امام نسبت به عضویت اینجانب در شورای انقلاب

س: آیا حضرت‌عالی نیز در شورای انقلاب شرکت داشتید؟

ج: البته در آن وقت بنا نبود در شورای انقلاب باشم چون من بنا داشتم در قم باشم، ولی بعدا که من برای مجلس خبرگان قانون اساسی در تهران بودم امام پیغام دادند که شما در جلسات شورای انقلاب شرکت کنید، ابتدا برای من مشکل بود که در شورای انقلاب شرکت کنم چون اولاً قصد داشتم به قم برگردم، ثانياً کار و گرفتاری من در مجلس خبرگان قانون اساسی زیاد بود، به همین جهت به وسیله یک نامه از ایشان عذرخواهی کردم. (پیوست شماره ۵۰)

بعد از این قضیه من شبها می‌رفتم در جلسات آقایان شرکت می‌کردم به عنوان مستمع آزاد اما نظر هم می‌دادم، یک شب من یادم هست برای یک موضوعی صحبت شد دیدم همه کارها را بین خودشان تقسیم می‌کنند، در آن وقت تقریباً مرحوم آیت‌الله دکتر بهشتی سخنگو و کارگردان بود، آقایان مهندس بازرگان، دکتر یزدی، قطب‌زاده، بنی‌صدر و آیت‌الله طالقانی هم جزو شورای انقلاب بودند، البته آقای طالقانی در جلسات کم شرکت می‌کردند، آقای طالقانی در مجلس خبرگان هم کم شرکت می‌کرد، عضو رسمی بودند ولی مرتب شرکت نمی‌کردند، شبی من به مرحوم آقای بهشتی گفتم: "مگر شما ده‌دوازده نفر فقط مغزهای متفکر این کشور هستید، دیگر در این کشور آدم نیست که همه مسائل را به یکدیگر محول می‌کنید که در نتیجه کارها متراکم می‌شوند و بسا بعضی زمین می‌مانند" گفتند: "آخه چه کسی هست؟" گفتم: "من برای شما می‌شمارم"، ایشان گفتند: "ما چند نفر مهندس برای فلان کار می‌خواهیم"، من بیست و هفت نفر مهندس به ایشان اسم دادم کمی توانستند در انجام آن کار کمک کنند.

مرحوم محمد ما به مناسبتی می‌گفت بعضیها خیال می‌کنند در کشور آدم نیست و قحطالرجال است، ولی در کشور قحطالرجال نیست در کشور جهل‌الرجال است، در کشور ما این همه نیروهای انقلابی و فهمیده وجود دارد آخر محصور کردن همه کارها در چهارپنج نفر کار درستی نیست.

تحصن در دانشگاه تهران

س: جریان تحصن در دانشگاه تهران به هنگام نخست‌وزیری بختیار که در اعتراض به تاخیر ورود امام به ایران صورت گرفت به ابتکار چه کسی بود و چه پیامدهایی به دنبال داشت؟ لطفاً جزئیات این قضیه را بیان فرمایید.

ج: به طور کلی این جریان به پیشنهاد من بود، چون بنا بود که امام به ایران بیایند و مقدمات کار هم

فراهم شده بود ولی بعداً معلوم شد که دولت بختیار از آمدن امام جلوگیری به عمل آورده، ما این تحصن را راه انداختیم تا دولت بختیار را تحت فشار بگذاریم که به امام اجازه ورود به ایران را بدهد، ما اعلام کردیم که در اینجا می‌مانیم تا فرودگاهها باز شود و امام به ایران بیاید، این تحصن را به خاطر اهمیت دانشگاه در مسجد دانشگاه تهران گذاشتیم، جمعیت بسیار زیادی هم از آن استقبال کرد، سرهنگ عزیزالله رحیمی هم جزو کارگردانها بود، طبقات مختلف مردم در این تحصن شرکت کردند، مرحوم محمد هم در برگزاری آن نقش موثری داشت، در مسجد دانشگاه گاهی من صحبت می‌کردم، گاهی مرحوم آقای ربانی شیرازی صحبت می‌کرد و گاهی مرحوم آقای بهشتی، و به همین شکل علی‌التناوب افراد صحبت می‌کردند، در این جلسه مشاهیر علما از شهرستانهای مختلف شرکت کرده بودند، البته شخصیت‌های سیاسی هم شرکت کرده بودند، از وکلای مجلس آن زمان هم بعضی‌ها شرکت کرده بودند، خبرنگارها هم آنجا جمع بودند با من و چند نفر از افراد دیگر از جمله آقای دکتر بهشتی در آنجا مصاحبه کردند، شاید حدود سیصد خبرنگار از خبرگزاریهای مختلف آنجا بودند و ما مسائل را با آنها مطرح می‌کردیم، به طور کلی کنترول از دست دولت بیرون رفته بود، آقای دکتر صالح‌خو از مترجمین بود، ایشان مدتی در صندوق بین‌المللی پول بود، آقای دکتر غلامعباس توسلی که مدتی وکیل مجلس و استاد دانشگاه بود نسیز از مترجمین بود. غرض اینکه شخصیت‌های مختلف در جریان کار شرکت داشتند و این حرکت در روحیه دانشگاهیان خیلی تاثیر خوبی داشت، در واقع یک نوع پیوند حوزه و دانشگاه محسوب می‌شد، در این مدت دست‌های مختلف مردم از شهرستانها می‌آمدند، خیابانهای اطراف دانشگاه همیشه پر از جمعیت بود، یادم هست آقای شیخ علی تهرانی روی دوش مردم در دانشگاه تهران برای مردم سخنرانی می‌کرد، بعد گفتند خانمهای فاحشه‌خانه‌های تهران هم می‌خواهند توبه کنند و به انقلاب پیوندند و صحبت شد که یک نفر برود برای آنها سخنرانی کند، بسا شد آقای حاج شیخ علی تهرانی برود برای آنها صحبت کند، آنها هم چادر سرشان کرده بودند و گریه و زاری می‌کردند و به انقلاب می‌پیوستند، من نمی‌دانم آیا کسی از آن صحنه‌ها فیلم هم گرفته است یا نه؟

در همان ایام هم اعلامیه‌های خطاب به برادران ارتشی نوشتم و در مورد جنایات شاه و لزوم پیوستن آنان به مردم نکاتی را یادآور شدم. (پیوست شماره ۵۱ و ۵۲)

استعفای رئیس شورای سلطنت و گفتگو درباره استعفای بختیار

بعد صحبت شد که مسائل دارد حل می‌شود و آقای سید جلال‌الدین تهرانی که جزو شورای سلطنت و رئیس آن بود رفته است پاریس با امام صحبت کند و امام گفته‌اند تا استعفا ندهد من او را قبول نمی‌کنم و او از سمت خود استعفا داده و با امام ملاقات کرده است، بختیار هم بناست به ملاقات امام برود، به همین مناسبت من رفتم در جلسهای که در مدرسه رفاه تشکیل شده بود و بعضی از علما هم حضور داشتند مساله را بررسی کنیم، در آنجا صحبت شد که بناست بختیار در پاریس به ملاقات امام برود و امام به ایران بیاید، من گفتم یعنی بختیار استعفا می‌دهد؟ بعضی‌ها گفتند نه، بعضی‌ها هم گفتند بله استعفا می‌دهد، در همین زمان مرحوم آقای بهشتی وارد شد و گفت بسا شد آقای بختیار به ملاقات امام بروند و امام به ایران بیایند، من گفتم: "یعنی آقای بختیار استعفا می‌دهد؟" ایشان گفتند: "نه صحبت استعفای بختیار نیست" من گفتم: "پس امام ایشان را نمی‌پذیرند"، آقای بهشتی گفتند: "این چه حرفی است می‌زنید، خود امام پذیرفته‌اند شما می‌گویید تا استعفاندهد امام او را"



نمی‌پذیرند، من گفتم: امام سید جلال‌الدین تهرانی را تا استعفا نداد قبول نکردند، حالا چطور بختیار را بدون استعفای پذیرند؟ ایشان گفتند: امام قبول کرده است، بعد آقای ربانی‌شیرازی و آقای طاهری اصفهانی هم به کمک من در آمدند که بله امام بدون استعفای بختیار او را نمی‌پذیرد، آقای مطهری بینابین بودند، گفتم: بالاخره تماس بگیرد ببینید امام چه می‌گویند چون آقای بختیار به پاریس برود و امام هم ایشان را نپذیرد اوضاع وخیم‌تر می‌شود، بالاخره تلفنی با پاریس تماس گرفتیم، در آن وقت امام خودشان با تلفن صحبت نمی‌کردند، قاعده این بود که تلفن‌ها را ضبط می‌کردند برای امام می‌گذاشتند بعد صحبت‌های امام را ضبط می‌کردند و تلفنی برای مامی فرستادند، بختیار هم در همین اثنا برای ما تلفن کرد و با عصبانیت به ما گفت: شما دارید در کارها اخلاص می‌کنید و کارها را به هم می‌زنید، گویا جریانات از همان جلسه به بختیار گزارش شده بود، من گفتم: آقای بختیار امام این کار را قبول نمی‌کنند آخر من روحیات و اخلاق ایشان را می‌دانم من می‌خواهم کاری بکنم که جریانات خراب نشود، جلال‌الدین تهرانی را هم امام بدون استعفا نپذیرفت، بختیار گفت: شما دارید کارشکنی می‌کنید، گفتم: ما چطور کارشکنی می‌کنیم من می‌خواهم کار به گونه‌ای باشد که با متانت مسائل حل شود، اگر شما آنجا بروی و ایشان شما را نپذیرد که بدتر است، شما را امام قبل از استعفا نمی‌پذیرند و اگر غیر از این به شما گفته‌اند اشتباه کرده‌اند. ظاهراً نظر بختیار و هواداران ایشان این بود که پستش باقی باشد و حکومت در اختیار ایشان باشد و امام به عنوان یک مرجع تقلید محترم جدای از حکومت و دولت وارد کشور شوند، البته بعضی می‌گویند آقای دکتر یزدی در پاریس با این مساله موافق بوده و پشت‌پرده می‌خواست به سرنامها را به این سمت پیش ببرد ولی من از این امر بی‌اطلاعم ولی نظر امام را می‌دانستم، به هر حال مرحوم آقای بهشتی هم باورش آمده بود که امام ایشان را بدون استعفا می‌پذیرد.

بالاخره من به وسیله تلفن از امام سوال کردم که آیا بدون استعفا بختیار را می‌پذیرد یا نه. تلفن مرا ضبط کرده بودند و برای امام گذاشته بودند، امام در جواب گفته بودند: بیخود گفته‌اند، من بدون استعفا بختیار را نمی‌پذیرم و از قول من این قضیه را تکذیب کنید. البته رادیو هم در آن زمان این خبر را که بختیار بناست به پاریس برود اعلام کرده بود، بعد کم‌کم جو مردم در حمایت از امام و انقلاب قویتر و اوضاع بحرانی‌تر شد و در اثر فشار مردم فرودگاهها باز شد و پیش از اینکه بختیار به پاریس برود امام به ایران آمدند.

س: تحصن شما در دانشگاه تهران چه مدت طول کشید؟ اگر از آن ایام و وقایع پراشتهاپ آن خاطره‌ای به یاد دارید بفرمایید.

ج: تحصن چندین روز طول کشید و زمینه خوبی بود برای تبلیغات، و مصاحبه‌های خوبی هم از ناحیه آقایان و از جمله اینجانب با خبرگزاریهای خارجی انجام شد.

ورود امام خمینی (ره) به ایران

س: راجع به ورود امام خمینی به ایران و استقرار ایشان در مدرسه رفاه هم اگر خاطراتی در ذهن دارید بفرمایید.

ج: در ابتدا سایر رفقا مدرسه رفاه را برای ملاقاتهای امام مشخص کرده بودند ولی من گفتم اینجا

مناسب نیست چون جای کوچکی بود و از همان در که جمعیت می آمدند از همان در هم باید بیرون می رفتند، من گفتم جمعیت زیاد می آیند و این جمعیت زیاد در این جای کوچک مناسب نیست، بالاخره هر چه می گفتیم اینجا مناسب نیست مرحوم آقای دکتر بهشتی می گفت نه همین جا خوب است، بعد من با آقای معینی نجف آبادی رفتیم در همان نزدیکی یک جای دیگری پیدا کردیم و آنجا را آماده کردیم، وقتی آقای خمینی را آوردند بنا بود ایشان را ببرند در مدرسه رفاه ولسی ما ایشان را بردیم در آن محل که در خروجی و ورودی داشت، جمعیت از یک در می آمدند و از در دیگر می رفتند بیرون، آنجا که ما تهیه کرده بودیم چهار پنج برابر مدرسه رفاه بود، پله هم نداشت، یک منزلی هم پشت همین خانه بود که برای استراحت امام آنجا را آماده کردیم، بسرعت بنا آوردند و این دوتا خانه را به هم راه دادند و امام برای استراحت به آن منزل می رفتند، البته ما به هنگام آمدن امام به ایران به فرودگاه هم رفتیم اما من خیلی خوشم نمی آمد که خودم را جلو بیاندازم و در هواپیما بروم اما مرحوم آقای مطهری با آقای صباغیان تا داخل هواپیما رفتند، من به آقای پسندیده (برادر بزرگ امام) گفتم شما هم بروید، و خودمان ایستادیم پایین و بعدا با امام دیدن کردیم، آن وقت از طرف اقلیت‌های مذهبی هم نمایندگان برای استقبال از امام آمده بودند، شخصیت‌های مختلف آمده بودند همه هم اطراف ما می چرخیدند اما من خیلی نمی خواستم مطرح باشم، بعد امام رفتند بهشتی‌ها و من برگشتم به دانشگاه.

س: فکر تاسیس کمیته استقبال از امام چگونه و توسط چه کسانی مطرح شد و حضرتعالی چه نقشی در تشکیل آن داشتید؟

ج: این یک ضرورت و محصول فکر همه بود، مرحوم شهید مفتاح در این زمینه خیلی فعالیت می کرد، مرحوم محمد ما، مرحوم آقای بهشتی و مرحوم آقای ربانی و افراد دیگری هم بودند، اما در بعضی مسائل که من احساس ضرورت می کردم مستقیم دخالت می کردم مثل مثل هم‌نقضیه عوض کردن منزل که آنها می گفتند فلانی علیه ما کودتا کرده است.

کمیته‌های خودجوش برای حفاظت از انقلاب

س: این تشکیلات کمیته‌های انقلاب اسلامی که بعدا حفاظت شهرها را به عهده داشت چگونه شکل گرفت، آیا این همان تشکیلات کمیته استقبال از امام بود؟

ج: اینها قبل از اینکه امام به ایران بیاید به صورت خودجوش شروع شده بود و کاری به کمیته استقبال از امام نداشت، همان گونه که گفتم در بازگشت از پاریس وقتی ما به ساوه رسیدیم دیدم شهر دست بچه‌های انقلابی است، در قم همین بچه‌ها شهر را کنترل می کردند، مسردم هم با آنان همکاری می کردند و از کار این بچه‌ها خوشحال بودند و خیلی هم بچه‌ها خوب اداره می کردند، در آن وقت یک صفا و صمیمیتی بین مردم حاکم بود، هیچ کس به فکر مقام و قدرت نبود و کسی نمی خواست برای خودش چیزی دست و پا کند، همه به فکر این بودند که انقلاب به پیروزی برسد و اسلام پیاده شود، یکی منزل خود را در اختیار می گذاشت، یکی از وقت خود شب و روز مایه می گذاشت، یکی پول خرج می کرد، مردم واقعا فداکاری می کردند، مردم برای ملاقات امام سر و دست می شکستند، در همین چهار پنج روزی که من در تهران نزد امام بودم قبل از اینکه به قم بیایم از نزدیک شاهد بودم که افراد از زن و مرد تلاش می کردند به یک شکل خودشان را به امام برسانند، من

یادم هست یکروز آقای حاج سید کاظم اخوان مرعشی از مشهد آمده بودند، ایشان در بدو انقلاب در مشهد خیلی فعالیت کرده بودند بعد آمده بودند تهران برای ملاقات امام، یک عده از مریدهایشان ایشان را بر روی دوش خود گرفته بودند و تا مقابل جایگاه امام آورده بودند و از بس جمعیت زیاد بود آوردن ایشان خدمت امام میسر نشد. از جمله جمعیت زیادی از زنها می آمدند، آن هم بعضی از زنهای تهران با آن وضع حجاب و زینت آلاتی که داشتند من به امام گفتم آخر اینها با این وضع می آیند، امام یک سری تکان دادند می خواستند بگویند مثلا اینها معفو است، بادیدن آن وضعیت انسان به یاد این جمله امیرالمومنین (ع) می افتاد که در جریان بیعت مردم با ایشان می فرمود: "و حسرت الیها الکعاب" (۱): "زنها با سینههای برآمده و روی باز از روی شوق می دویدند که بیایند با من بیعت کنند"، معلوم می شود که آن زمان هم در لابلای جمعیت این جور مسائل بوده است.

البته پس از آمدن امام خمینی به ایران من نمی خواستم خیلی در مسائل سیاسی دخالت کنم و لذا آمدم قم که به درس و بحث و حوزه برسم، اما بعدا مجلس خبرگان قانون اساسی دوباره مرا به تهران کشاند.

س: در باره نخستوزیری مرحوم مهندس بازرگان و چگونگی انتخاب ایشان از سوی حضرت امام اگر مطلبی به یاد دارید بیان نمایید، و بفرمایید آیا بجز ایشان افراد دیگری نیز برای این پست مطرح بودند یا خیر، و اساسا مرحوم بازرگان انتخاب شخص حضرت امام بود یا کسی به ایشان پیشنهاد کرده بود؟

ج: در آن زمان تقریبا آقای مهندس بازرگان متعین بودند و صحبت از دیگری در بین نبود، چون ایشان به سیاست و تقوا و تعهد معروف بودند و همه به پاکی و دیانت و امانت ایشان ایمان داشتند، و سابقه مبارزاتی ایشان و استقامتشان زبانزد خاص و عام بود.

۱ نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹

ملاقات با شخصیت‌های خارجی علاقه‌مند به انقلاب اسلامی

س: در اوایل پیروزی انقلاب شخصیت‌های زیادی از علاقه‌مندان انقلاب اسلامی از خارج کشور اعم از شخصیت‌ها و نمایندگان سازمانها و تشکلهای انقلابی خدمت حضرتعالی می رسیدند، افرادی نظیر سرگرد جلود، یاسر عرفات و سران انقلاب فلسطین، اسقف کاپوچی و...، لطفا بفرمایید تقاضا و توقعات آنها از انقلاب اسلامی چه بود و تا چه حد مرحوم شهید محمد در ایجاد این ارتباطها نقش داشت؟

ج: در اوایل انقلاب افراد زیادی به ایران می آمدند، اول کسی که به ملاقات امام آمد آقای یاسر عرفات بود که به سرپرستی یک هیات فلسطینی به ایران آمد، من آن وقت تهران بودم، یاسر عرفات به بعضی از شهرهای ایران از جمله خوزستان هم سفر کرد و استقبال عجیبی از او شده بود، گفته بود دیگر فلسطین فتح شد، خیلی خوشحال بود، در بیت امام با من ملاقات مفصلی داشت، در ضمن صحبت‌هایش مرتب می گفت "ابواحمد، ابواحمد" بعد معلوم شد که منظورش مرحوم محمد است، گفت ما در آنجا محمد را "ابواحمد" صدا می کردیم. بعد سرگرد جلود نخستوزیر لیبی از طرف قذافی آمد، گویا مسئولین با او خوب برخورد نکرده بودند. در آن وقت یک حالت غروری برای بعضی از مسئولین پیش آمده بود، فکر می کردند که دنیا را

۲۴۲

گرفته‌اند، با افرادی که می‌آمدند خیلی خوب برخورد نمی‌کردند و من شخصا با این معنا مخالف بودم، از جمله یک وقت من در منزل آقای حاج شیخ محمد یزدی که وقتی امام به قم آمدند در منزل ایشان بودند به امام عرض کردم: "آقا حالا که ما انقلاب کرده‌ایم قاعده‌اش این است که هیأت‌های حسن نیت به کشورهای همجوار بفرستیم و مواضع خودمان را برای آنها تشریح کنیم که آنها احساس وحشت نکنند و با ما هماهنگی کنند"، ایشان فرمودند: "ما کاری با آنها نداریم"، من گفتم: "آقا ما که نمی‌خواهیم دور کشورمان رادیوار بکشیم" ایشان در آن زمان فرمودند: "ما می‌خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم، ما کاری با آنها نداریم." ضمناً شعارهای تند نیز علیه آنان دادیم و دم از صدور انقلاب زدیم و آنان را علیه خود تحریک کردیم و بسا همین شعارها زمینه‌ای برای تحریک عراق و وقوع جنگ هشتساله شد.

خلاصه، جلود که آمده بود من در قم بودم و در تهران او را به بازی نگرفتند، من این را شنیدم که گفته بودند حالا این آمده اینجا می‌خواهد یک‌پایگاه کمونیستی هم اینجا درست کند، به هر حال جلود را در تهران تحویل نگرفتند، بعد مرحوم محمد به خاطر سوابق آشنایی که با آنها داشت ایشان را آورد قم در منزل ما، و افرادی مانند ابوشریف هم اطراف آنها بودند، بعد آقای حاج احمد آقا خمینی هم در منزل ما به دیدن آنها آمد، البته مرحوم حاج احمد آقا با مرحوم محمد هم یک مقدار حرفشان شد، من یادم نیست به خاطر چی بود، بالاخره ما از او تجلیل کردیم. بعد وقتی که من در مجلس خبرگان بودم وزیر شهرداریهای لیبی یعنی به اصطلاح ما وزیر کشور آنها هم در تهران آمده بود که با من ملاقات کرد، بعد از طرف من به بیت امام زنگ زدند که او را تحویل بگیرند، یک آقایی از بیت امام گفته بود: "حالا یک سفور آمده است اینجا آقای منتظری ناراحت است که چرا از او استقبال نمی‌کنند و بسا او گرم نمی‌گیرند" شاید عدم پیگیری قضیه آقای حاج آقا موسی صدر هم در این برخورد سرد با لیبیاییها موثر بوده است، بعدها که آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای مسئولیت گرفتند در جریان جنگ عراق و ایران با لیبی خیلی گرم می‌گرفتند، ولی من نظرم این بود که ما باید با کشورهای اسلامی به طور کلی گرم برخورد می‌کردیم، آقای اسقف کاپوچی هم به ملاقات من آمد، ولی وقتی به منزل من آمده بود که من در منزل نبودم و در منزل از او پذیرایی شده بود و بالاخره من ایشان را ندیدم. خلاصه آن روزها افراد مختلفی از جاهای مختلف می‌آمدند، خیلی از خبرنگارها برای مصاحبه می‌آمدند، و نوعاً از ما سؤال می‌کردند که اهداف شما از انقلاب چیست؟ برنامه‌های شما کدام است؟ من بعضی چیزها را که به نظرم می‌رسید و آرمانهای ما محسوب می‌شد می‌گفتم، من بر این معنا تأکید داشتم که ما نمی‌خواهیم چیزی را بر دیگران تحمیل کنیم، پیروان مذاهب دیگر در حکومت اسلامی محترم هستند، ما می‌خواهیم جلوی ظلم و زور را بگیریم، ما با طاغوت‌هایی که می‌خواهند با زور بر مردم مسلط باشند مبارزه داریم، ما از مستضعفین جهان حمایت می‌کنیم و درکنار آنها هستیم، و لذا افرادی از نهضت‌های آزادیبخش که در داخل کشورهاشان مشکل داشتند در همان وقتها رو به ایران آوردند و گاهی کمک‌هایی هم به آنها می‌کردیم، اما خوب کمک‌های ما محدود بود، دولت در این زمینه باید به آنها کمک می‌کرد که آنها هم چندان اعتقادی به این‌گونه کارها نداشتند، لذا هم من و هم مرحوم محمد روی جریان نهضت‌ها حساس بودیم و من به اندازه امکاناتم به آنها کمک می‌کردم، و دربانک ملی یک حساب به عنوان نهضت‌های آزادیبخش باز کردم که مورد استقبال مردم قرار گرفت و به آن حساب پول می‌ریختند. بالاخره اینها به انقلاب ایران چشم دوخته بودند و انتظار هم داشتند. من یادم هست همین آقای صادق‌المهدی نخست‌وزیر سودان آن روز که من در پاریس به دیدن امام

رفته بودم او هم آنجا بود بعد هم به تهران آمد، ما با هم دوست شده بودیم، روزی با آقای میرحسین موسوی نخست‌وزیر آمدند خانه ما و او خیلی انتظار همکاری و کمک داشت و در اینجا از طرف دولت وعده‌هایی به او داده شد اما به آن وعده‌ها عمل نشد تا اینکه این او را خبر به صدام روی آورد و از طرف صدام کمکهایی به او شد، در همان وقتها گله هم کرده بود که این وعده‌های جمهوری اسلامی هم‌ماش حرف بود، یک هیات فلسطینی به ریاست ابو جهاد هم که به تهران آمده بودند روزی در جلسه چهل و پنجم مجلس خبرگان وارد شدند و من به ایشان در نطق مفصلی خیر مقدم گفتم و حجه الاسلام آقای حاج سیدهادی مدرسی صحبت مرا به عربی ترجمه کرد، سپس ابو جهاد نیز صحبت مفصلی راجع به فلسطین انجام داد که همه اینها در صورت مشروح مذاکرات مجلس خبرگان ثبت شده است.

پیگیری قضیه امام موسی صدر و مخالفت با دشمن تراشی برای انقلاب

س: بعضی افراد به شما نسبت می‌دادند که شما با پیگیری قضیه ناپدید شدن امام موسی صدر مخالف بوده‌اید و می‌گفتند در این ارتباط روابط ما با کشور اسلامی لیبی تیره می‌شود، آیا حضرتعالی در این زمینه نظری داشته‌اید و در این مورد چیزی فرموده‌اید یا خیر؟

ج: من هنگامی که در پاریس خدمت امام بودم پسر مرحوم آقای حاج آقا موسی صدر که نام ایشان "صدرالدین" است خدمت امام رسیدند و از ایشان استمداد می‌کردند که قضیه پدرشان پیگیری شود، امام هم از ایشان دلجویی کردند و به ایشان وعده دادند که این قضیه را ان‌شا الله پیگیری می‌کنند. بعد که آمدیم به ایران و انقلاب پیروز شد آقای صادق طباطبایی (پسر مرحوم آیت‌الله آقای سلطانی) خیلی علیه لیبی فعالیت می‌کرد، مرحوم محمد ما هم با قذافی از زمان مبارزات در خارج کشور مربوط بود و او را یک فرد انقلابی و ضد آمریکا می‌دانست و معتقد به گسترش ارتباط با لیبی بود، ما می‌گفتیم حالا که تازه انقلاب به پیروزی رسیده در سیاست خارجی کمک می‌خواهیم، دولت عربستان و سران بسیاری از کشورها که با ما مخالفند ولی قذافی از اینکه انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسیده ابراز خوشحالی می‌کند، عقیده من این بود که قضیه ناپدید شدن آقای صدر را باید اقدام کرد ولی باید دوستانه از قذافی خواست و چگونگی ماجرا را جویا شد نه اینکه در رادیو و تلویزیون و سخنرانیها علیه قذافی سخنرانی بکنیم، آقای صادق طباطبایی که از قوم و خویشهای آقای صدر بود در بیروت سخنرانی و یا مصاحبه کرده بود و علیه قذافی حرفهایی زده بود که ما با این معنا مخالف بودیم و می‌گفتیم نباید مرتب علیه خود و انقلاب جوانان دشمن تراشی بکنیم، البته من با آقای حاج آقا موسی صدر سابقه آشنایی و رفاقت داشتم و ایشان مدتی هم پیش من درس خوانده است، در درس مطول و قوانین من شرکت می‌کرد، آدم فاضل و خوش فکر و با استعدادی بود، ایشان به همراه مرحوم آقای بهشتی و آقای حاج آقا موسی زنجانی از شاگردان خوب مرحوم آقای داماد بودند و گویا با هم مباحثه هم می‌کردند. بعد از این حادثه‌ای که برای ایشان اتفاق افتاد یکبار حاج احمد آقا خمینی آمد پیش من که مادر آقا موسی ابراز بی‌تابی می‌کند و شما یک نامه‌ای به قذافی بنویسید که این قضیه را پیگیری کند من یک نامه مفصلی به زبان عربی به قذافی نوشتم و شخصیت آقا موسی و ارزش او را برای جهان اسلام یادآور شدم و اینکه ایشان به لیبی آمده و در آنجا مفقود شده است مقتضی است که شما به صورت جدی پیگیری کنید و این مشکل را حل کنید، و نامه را به حاج احمد آقا دادم و نمی‌دانم ایشان آن را فرستادند یا نه، متأسفانه من از آن نامه کپی نگرفتم ولی شاید خود نامه در آرشیو حاج

احمد آقا موجود باشد، مرحوم امام هم گویا اقدام کرده بودند ولی عاقبت قضیه مشخص نشد که چگونه بوده است. خلاصه من با اقدام در این زمینه مخالف نبودم ولی بادشمن تراشی در آن جو و شرایط که انقلاب نویای ما دشمنان زیادی داشت مخالف بودم، من این مطلب را در همان اوایل انقلاب که امام در خانه آقای حاج شیخ محمد یزدی در قم بودند در مورد ضرورت تحکیم روابط با کشورهای اسلامی و بخصوص کشورهای همسایه به ایشان هم گفتم.

تاکید بر اقامه نماز جمعه در سراسر کشور

س: پیش از این حضرتعالی فرمودید که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نماز جمعه اقامه می‌فرمودید و پس از انقلاب نیز اقامه آن را به امامپیشنهاد دادید، در این مورد اگر توضیح بیشتری در خاطر دارید بفرمایید، و بفرمایید آیا در تشکیل اولین نماز جمعه تهران توسط دوست و هم‌رزم دیرین شما مرحوم آیت‌الله طالقانی حضرتعالی نقشی داشتید یا خیر؟ (۱)

ج: قبل از انقلاب من در درسهایی که در نجف‌آباد داشتم چند روز راجع به نماز جمعه صحبت کردم و گفتم زیر بنای حکومت اسلام نماز جمعه است، پیغمبر اکرم (ص) تا در مکه بودند چون قدرت نداشتند نماز جمعه مطرح نبود اما بعداً که مسلمانان در مدینه تشکلی پیدا کردند پیامبر اکرم (ص) قبل از آمدن خودشان به مدینه اسعد بن زراره و مصعب بن عمیر را مأمور کردند که در مدینه نماز جمعه تشکیل دهند. در اولین نماز جمعه‌ای که آنها خواندند چهل نفر شرکت داشتند، روی همین اصل عقیده شافعیه این است که حداقل افراد برای اقامه نماز جمعه چهل نفر است چون اولین نماز جمعه با چهل نفر تشکیل شد، تا اینکه پیامبر اکرم (ص) مهاجرت کردند به مدینه، روز دوشنبه آن حضرت وارد محله قبا شدند، بعد در محله قبا تا روز جمعه برای دید و بازدید ماندند، بعد حرکت کردند برای مرکز مدینه، هنگام ظهر رسیدند به جایی که اکنون به اسم "مسجد الجمعة" یا "مسجد الماه" معروف است، پیامبر (ص) در آنجا به همراه صد نفر نماز جمعه را اقامه فرمودند و از آنجا پایتخت نماز جمعه گذاشته شد، در حقیقت زیربنای حکومت اسلام نماز جمعه بود و تشکل مسلمین از همین جا شروع شد. من در نجف‌آباد به ذهنم آمد که برای تشکیل حکومت اسلامی چرا ما از چنین مسأله مهمی غفلت داریم، بعد با رفقا مشورت کردیم که شروع آن را بگذاریم برای ماه مبارک رمضان که توجه مردم به مساجد بیشتر است، بالاخره اولین جمعه ماه مبارک رمضان نماز جمعه اقامه کردیم، خیلی اثر خوبی هم داشت، این نماز جمعه آن قدر جای خود را باز کرد که همه نیروهایی که به انقلاب علاقه‌مند بودند از اصفهان و شهرستانهای اطراف می‌آمدند سرهنگ صدقی رئیس ساواک اصفهان گفته بود: "منتظری در نجف‌آباد یک پایگاه مخالفت با رژیم درست کرده به اسم نماز جمعه"، راست هم می‌گفت و از این مسأله خیلی ناراحت بودند، و چون من دیدم این مسأله خیلی موثر است یک نامه نوشتم به مرحوم امام در نجف که شما با آیت‌الله خوئی توافق کنید و دستور دهید که در شهرستانهای مختلف ایران توسط افراد مسوجه نماز جمعه تشکیل شود که فواید بسیاری دارد بدین گونه که در هر شهری علمای آن شهر با توافق خودشان موجهترین فرد را برای امامت جمعه تعیین کنند و همه در نماز جمعه او حاضر شوند، بعد ایشان به این مضمون جواب دادند که: "مثل اینکه شما به آوندها خیلی خوشبین هستید و هنوز آنها را نشناخته‌اید" اگر چه به نظر من اگر ایشان با آیت‌الله خوئی اقدام می‌کردند در همان شرایط هم زمینه تشکیل آن بود، حتی ما در زندان و تبعید هم وقتی شرایط فراهم می‌شد و مانع نمی‌شدند نماز جمعه را می‌خواندیم.

بعد از انقلاب هم من به مرحوم امام گفتم الان که قدرت دست شماست دستور بفرمایید که نماز جمعه شروع شود، البته من اسم مرحوم آقای طالقانی را به عنوان یکی از افرادی که می‌توانند در تهران اقامه نماز جمعه کنند خدمت امام آوردم، گویا امام بعدا پیغام داده بودند که ایشان در تهران نماز جمعه را شروع کنند، البته در همان وقت امام به من گفتند شما راجع به تعیین و نصب ائمه جمعه خودتان این کار را شروع کنید کدر ابتدا من برای شهرها امام جمعه تعیین می‌کردم و به برخی از آنان ماهیانه مختصری هم می‌دادم، ایشان مسائل خارج از کشور را هم به من محول کردند که اگر قاضی یا امام جمعه و یا روحانی می‌خواهند نسبت به آن اقدام کنم پس از رحلت آیت‌الله طالقانی مرحوم امام مرا به امامت جمعه تهران نصب فرمودند و پس از انتقال من به قم نیز من و آقای مشکینی علی‌التناوب نماز جمعه قم را اقامه می‌کردیم، بعد بنا شد در شهرهای سنی‌نشین هم نماز جمعه شروع شود. یکی از مسائلی که آن زمان مطرح بود مساله حقوق ائمه جمعه بود و تا مدتی من به بسیاری از ائمه جمعه کمک مختصری می‌کردم، بعد ما سمینار ائمه جمعه تشکیل دادیم در مدرسه فیضیه، و من رئیس هیات رئیسه بودم، کم‌کم مساله دبیرخانه ائمه جمعه مطرح شد، من می‌گفتم دبیرخانه باید در قم باشد این کار مربوط به روحانیت است و بجاست در قم باشد تا قداست نماز جمعه محفوظ بماند ولی آقای خامنه‌ای که در آن وقت رئیس جمهور بود نظرش این بود که باید این تشکیلات در تهران و در اختیار دولت و حکومت باشد، بعد شورای مرکزی ائمه جمعه تشکیل شد و از ائمه جمعه‌استانها به قم دعوت شد، به یاد دارم در یک جلسه مرحوم حاج آقا عطا الله اشرفی امام جمعه کرمانشاه را برای شرکت در این جلسه دعوت کرده بودیم، و از همان جلسه بود که وقتی برگشتند ایشان را شهید کردند، خداوند رحمتش کند.

۱ نخستین نماز جمعه تهران پس از پیروزی انقلاب اسلامی به امامت آیت‌الله طالقانی در تاریخ ۱۳۵۸/۵/۵ برگزار گردید.

تصدی امامت جمعه تهران

س: نصب حضرت‌عالی به امامت جمعه تهران پس از درگذشت مرحوم آیت‌الله طالقانی به چه صورت انجام پذیرفت؟ آیا مستقیما از سوی حضرت امام (ره) بود و یا با هماهنگی شما صورت گرفت؟ اگر مطلبی در این زمینه به یاد دارید بفرمایید.

ج: پس از رحلت آیت‌الله طالقانی مرحوم امام مستقیما مرا به امامت جمعه تهران نصب کردند چون در آن وقت من برای مجلس خبرگان در تهران بودم ولی پس از تمام شدن مجلس خبرگان چون من عازم قم بودم و رفت‌وآمد مشکل بود من از ایشان خواستم کسی را به جای من نصب فرمایند و ایشان نصب را به خود من محول کردند، من هم آقای خامنه‌ای را تعیین کردم و یک نماز هم پشت سر ایشان خواندم. پیوسته‌های شماره ۵۳ و ۵۴)

پیشنهاد انتصاب آقای خامنه‌ای برای امامت جمعه تهران

س: حضرت‌عالی فرمودید هنگام عزیمت به قم و عدم پذیرش ادامه امامت جمعه تهران، برای تصدی این مسئولیت آقای خامنه‌ای را به حضرت امام معرفی کرده‌اید، لطفا جزئیات آن را بیان فرمایید.

ج: همان‌گونه که عرض کردم در آن وقت پس از رحلت مرحوم آیت‌الله طالقانی (۱) من امامت جمعه را به دستور و حکم مرحوم امام به عهده گرفتم، وقتی می‌خواستم به قم بیایم رفته خدمت امام و گفتم

کار مجلس خبرگان قانون اساسی تمام شده و من عازم قم هستم فردی را برای امامت جمعه تهران مشخص کنید، گفتند: "شما خودتان مشخص کنید من کسی را در نظر ندارم"، من گفتم: "فکر می‌کنم آقای خامنه‌ای برای این مسئولیت مناسب باشد"، ایشان فرمودند: "من در این موضوع دخالت نمی‌کنم". حاج احمد آقا هم آنجا بود گفت: "شما آقای گلزاده غفوری را برای این مسئولیت معرفی کنید"، حالا من نمی‌دانم ایشان به چه مناسبت روی ایشان نظر داشت، البته ما هم با آقای غفوری رفیق بودیم در خبرگان هم بود و خیلی روحیه انتقادی داشتند و این روایات آخر قانون اساسی را هم ایشان خیلی اصرار داشتند که در آخر قانون اساسی آورده شود. من به احمد آقا گفتم: "آقای خامنه‌ای برای امامت جمعه مناسبترند چون رکن نماز جمعه خطبه است و ایشان در خطبه تسلط دارند"، بعد در نماز جمعه هم صحبت کردم و گفتم رکن نماز جمعه خطبه است و آقای خامنه‌ای بهتر از من خطبه می‌خوانند، احمد آقا می‌گفت وقتی امام از تلویزیون این صحبت شما را شنیدند که می‌گویند ایشان بهتر از من خطبه می‌خواند گفتند "این را می‌گویند آدم بی‌هوا"، بالاخره من آقای خامنه‌ای را معین کردم، یک نماز هم پشت سر ایشان خواندم و بعد آمدم قم.

س: حضرتعالی پس از عزیمت به قم مدتی نیز اقامه نماز جمعه در قم را به عهده داشتید، در این رابطه نیز توضیح بفرمایید.

ج: نماز جمعه را در قم از قدیم مرحوم آیت‌الله اراکی اقامه می‌کردند، ولی چون در اثر کهولت سن این امر برای ایشان مشکل شده بود به دستور مرحوم امام، من و آیت‌الله مشکینی علی‌التناوب نماز جمعه را در قم اقامه می‌کردیم و این امر تا سالها طول کشید، یک هفته من و یک هفته ایشان اقامه می‌کردیم و به نماز یکدیگر نیز حاضر می‌شدیم.

۱ مجاهد نستوه مرحوم آیت‌الله طالقانی در تاریخ ۵۸/۶/۱۹ دارفانی را وداع گفتند و در بهشت‌زها به خاک سپرده شدند.

اقدام به سو قصد توسط گروه فرقان

س: چنانکه در کتاب فقیه‌عالیقدر هم آمده است گویا در سال ۱۳۵۸ افرادی به منظور سو قصد به منزل حضرتعالی وارد شده‌اند که بحمدالله توطئه آنان کشف و خنثی می‌شود، اگر در خاطر دارید بفرمایید که به طور کلی قضیه چگونه بوده است و این افراد چه کسانی بودند؟

ج: اجمالا بعد از آنکه انقلاب به پیروزی رسید افراد مختلفی برای ملاقات من می‌آمدند، یک روز چند نفر جوان به ملاقات آمدند و در بین صحبت‌هایشان گفتند ما از گروه فرقان هستیم و از من رهنموسود می‌خواستند و خیلی گرم می‌گرفتند، بعد صحبت از مجاهدین خلق شد، من از مجاهدین خلق انتقاد کردم، گفتم ما در زندان که بودیم آنها روش خوبی نداشتند، آنها که مارکسیست شده‌اند و تغییر ایدئولوژی داده‌اند به جای خود، اینها هم که مذهبی مانده‌اند برخورد‌های درستی ندارند، من کتاب‌هایشان را خوانده‌ام اشکال در آنها زیاد هست، اینها گفتند ما هم‌پا مجاهدین مخالفیم می‌خواهیم اسلام اصیل را پیاده کنیم، گفتم ما که شما را درست نمی‌شناسیم باید ببینیم رفتار و کارهای شما چگونه است، البته بی‌احترامی به آنها نکردم ولی بسهایی هم به آنها ندادم. چند شب بعد پاسدارها گفتند که چند نفر روی پشت‌بام منزل بوده‌اند و یکی از آنها را هم دستگیر کرده بودند

که می‌گفتند از گروه فرقان بوده است. خیلی برای من روشن نشد که قضیه چه بوده، گروه فرقان همینها بودند که مرحوم آیت‌الله مطهری را به شهادت رساندند حالا از دست من ناراحت شده بودند یا برنامه دیگری بوده من نمی‌دانم.

بازدید امام خمینی از اینجانب در اوایل انقلاب

س: گویا مرحوم امام خمینی در ابتدای پیروزی انقلاب در قم از حضرت‌عالی بازدید داشتند و حضرت‌عالی راجع به حیف و میل اموالی که مصادره شده بود مطالبی را با ایشان مطرح فرموده‌اید، مشروح جریان این دیدار چگونه بوده است؟

ج: ببله ایشان در همان اوایل انقلاب که من در کوچه عشقعلی ساکن بودم به منزل من آمدند، اما من راجع به حیف و میل اموال مصادره‌ای در آنجا با ایشان صحبت نکردم، بعداً در یکی از ملاقاتهایی که در تهران با ایشان داشتم این مطلب را با ایشان به تفصیل مطرح کردم که این مصادره‌ها به این شکل حرکت درستی نیست، بسیاری از باغات و کارخانه‌ها را از دست صاحبانش گرفتند و درست به آنها رسیدگی نشد، خیلی از باغات خشکید، چنانکه من شنیدم شش‌هزار باغ در همین اطراف تهران مصادره کردند که خیلی از آنها خشکید، و بعضی از آنها به اسم بنیاد مستضعفان حیف و میل شد، یک روز من از راه دلسوزی به ایشان گفتم: "متأسفانه ما برای مستضعفین خیلی شعار دادیم ولی کاری برای آنها نکردیم" ایشان از این صحبت من خیلی ناراحت شدند، گفتند: "چطور برای مستضعفین کاری نشده است؟" لابد به ایشان گزارش شده بود که نان مستضعفین در روغن است، یکبار هم آیت‌الله آقای حاج آقا باقر سلطانی به ایشان این سنخ حرفها را زده بودند و ایشان خیلی ابراز ناراحتی کرده و گفته بودند معلوم می‌شود شما را هم بازی داده‌اند، یک بار نیز مرحوم آقای حاج سید محمدصادق لوانسانی که خیلی هم با آقای خمینی رفیق بودند و نمایندگی ایشان را هم داشتند برخی از این‌گونه مشکلات و مسائل را برای ایشان بیان کرده بودند که ایشان گفته بودند معلوم می‌شود شما هم بازی خورده‌اید، ایشان روی انتقاد از کارها خیلی حساسیت داشتند، ظرفیت انتقادپذیری ایشان نسبت به مشکلات نظام کم بود و بیت ایشان عنایت داشتند به جهت حال ایشان خبرهای خوش و خوشحال‌کننده به ایشان داده شود تا ایشان همیشه دلگرم و خوشبین باشند، و قهرای خبرهای انتقادی تحت‌الشعاع قرار می‌گرفت.

برخوردهای شهید محمد منتظری در اوایل انقلاب

س: در اوایل پیروزی انقلاب مرحوم شهید محمد مخالفتهای شدیدی با دولت موقت و برخی از چهره‌های انقلاب نظیر مرحوم شهید بهشتی داشتند و حضرت‌عالی نیز در رد مواضع ایشان اعلامیه نسبتاً تنیدی صادر فرمودید، به نظر حضرت‌عالی علت این مخالفتها چه بود؟

ج: پس از پیروزی انقلاب من به قم آمده بودم و مشغول کارهای طلبگی بودم ولی مرحوم محمد در متن مسائل سیاسی کشور بود، روح مطلب‌این بود که محمد انقلابی فکر می‌کرد و معتقد بود که باید در رابطه با مسائل انقلاب انقلابی عمل کرد و کارهای کشور و نیز افرادی را که از خارج به ایران می‌آیند با معیارهای انقلاب مورد توجه قرار داد، دولت موقت نظرش بیشتر روی نظم داخلی و نظم جهانی و ارتباط با دولت‌ها و اینکه حکومت تثبیت بشود بود، مرحوم آیت‌الله بهشتی خدا رحمتش کند یکی از ارکان نظام بود و مردی مجتهد و متدین و عاقل و خوش‌فکر بود ولی آن وقت که

مساله انقلاب و زندان و تبعید و شکنجه و این حرفها بود آقای بهشتی در این وادیهها نبودند، البته آقای مطهری هم تقریباً همین‌گونه بودند و بیشتر مشغول کارهای علمی بودند و وارد مسائل حاد سیاسی نمی‌شدند. آقای بهشتی در آلمان در مسجدها مبورگ فعالیت می‌کردند، آدم روشنفکری بسود، فکر ایشان خوب بود هوشش خوب بود آدم خوبی بود اما آن‌جور روحیه انقلابی که دل به دریا بزند نداشت، و مرحوم محمد چون خیلی انقلابی فکر می‌کرد خیلی نظمها را به هم می‌زد تا اندازه‌ای هم حق با مرحوم محمد بود اما به نظر ما این‌جور که ایشان می‌خواست پیش برود عملی نبود، همه علیه ایشان موضع می‌گرفتند. مرحوم آقای ربانی املشی به همراه مرحوم آقای قدوسی که آن وقت دادستان انقلاب بود در مجلس خبرگان آمدند پیش من و از کارهای محمد اظهار ناراحتی می‌کردند. البته محمد واقعا داشت اعصابش را از دست می‌داد چون می‌دید که بخصوص دولت موقت در آن جهتی که آرمانهای انقلاب را عملی کند نیست و این روی اعصاب او خیلی اثر گذاشته بود، الان هم ما می‌بینیم که خیلی از خواسته‌هایی که داشته‌ایم عملی نشده است اما ما یا ظرفیتمان زیادتر است یا بی‌تفاوت شده‌ایم، بالاخره تحمل می‌کنیم، اما محمد طاقت این مسائل را نداشت چون می‌دید که خواسته‌ها و توقعاتی را که از انقلاب داشته است عملی نشده و این مسائل او را ناراحت می‌کرد، و آنچه که من نوشتم همین بود که ایشان اعصابش ناراحت است، من یک چیز بینابین نوشتم، یک عده از جوانهای انقلابی هم به دنبال محمد بودند، من می‌خواستم بگویم محمد درست می‌گوید اما تند می‌گوید چون بر اعصابش مسلط نیست، حرف حقش را به تندی می‌زند و این باعث رنجش برخی افراد از ایشان می‌شود، واقع قضیه هم همین است که انسان وقتی اهداف انقلابی هم داشته باشد باید با یک شیوه مناسب حرفش را بزند چون همه یک جور فکر نمی‌کنند، محمد یک جوری شده بود که واقعا نمی‌توانست خودش را کنترل کند، من می‌خواستم به یک شکلی قضیه را ختم کنم که فشار هم روی او نیآورند تا بر اعصاب خودش مسلط شود، البته بعد مرحوم محمد خودش تعدیل شد، در حزب جمهوری هم شرکت کرد و با مرحوم آقای بهشتی هم در یک جا شهید شدند.

در اوایل تاسیس حزب خود محمد هم شرکت داشت، در آن اوایل من یادم هست که حزب آن قدر همگانی شده بود که آمدند به من گفتند آقای حاج شیخ علی‌پناه^(۱) آمده و در حزب اسم نوشته است، من گفتم این آقای حاج شیخ علی‌پناه که از آب شب مانده اجتناب می‌کرد الان آمده است در حزب اسم نوشته است این خیلی مهم است؟ من یکبار به آنها گفتم آخر این چه حزبی است افراد یک تشکیلات باید مرتب و منضبط و تشکیلاتی باشند، این‌جور ثبت‌حوالی که شما دارید اسم افراد را می‌نویسید این فایده‌ای ندارد، بالاخره آقایان به همین مساله خوشحال بودند که مردم دارند در حزب اسم می‌نویسند. بعداً من در تهران که بودم در مجلس خبرگان آقای بنی‌صدر می‌گفت بیا تا ما هم یک حزب تشکیل بدهیم و روی این جهت خیلی مصر بود، من گفتم من اهل حزب و این مسائل نیستم من همان کارهای طلبگی خودم را می‌کنم این کارها از من نمی‌آید، اصلاً روحیه من روحیه این‌جسوری نبود، او می‌خواست در مقابل مرحوم آقای بهشتی و آقای باهنر و آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی که حزب داشتند با همراهی من یک قدرتی درست کند، من گفتم این کارها از من نمی‌آید و اهل این مسائل نیستم.

۱ آیت‌الله آقای شیخ علی‌پناه اشتهاردی در حوزه به تقدس مشهور بودند و به شدت از ورود در مسائل سیاسی پرهیز داشتند.

حزب جمهوری اسلامی و اختلافات در برخی از شهرستانها

س: آیا حضرتعالی در تاسیس و یا تقویت حزب جمهوری اسلامی نقش داشتید، و آیا به هنگام تاسیس حزب موسسین آن که نوعاً یا با شمار فائق بودند یا از شاگردان شما محسوب می‌شدند با شما مشورت نکردند؟ چنانکه شنیده شده در اثر عملکرد حزب در برخی از شهرستانها تنشهایی در ارتباط با حزب ایجاد گردید، در این زمینه اگر مطلبی به نظرتان می‌رسد بفرمایید.

ج: من در تاسیس حزب نقشی نداشتم، رفقای که در تهران بودند بیشتر پایه‌گذار حزب بودند، من در قم مشغول طلبگی بودم، نظر امام هم در ابتدا همین بود که پس از پیروزی انقلاب ما طلبه‌ها به طلبگی خودمان پردازیم و کارها را به دست افراد صالح بسپاریم، البته بعداً نظر ایشان عوض شد، من در آن وقت بیشتر نظرم این بود و در این وادیا نبودم، بعد که حزب در قم تاسیس شد افراد با من مشورت می‌کردند که در آن شرکت کنند یا نه، من مخالفتی نداشتم و می‌گفتم اشکالی ندارد، حتی پسر خودم احمد آقا که مطیع من هم بود در حزب فعالیت می‌کرد هم خودش و هم خانمش و حتی مشوق افراد هم بودم، بعد دیدیم بخصوص پس از شهادت آقای بهشتی و بیشتر در شهرستانها افراد ناجور در حزب راه پیدا کردند و مسائل خطبازی در حزب شروع شد، از حزب به عنوان یک پایگاه قدرت استفاده می‌کردند و اغراض دیگری هم داشتند، من این‌ها را از حزب زده شده بودم و ناراحت هم بودم و شاید آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی هم که یک مقدار از بیت من اوقاتشان تلخ بود به خاطر این بود که بیت من از حزب ترویج نمی‌کرد، کم‌کم کار به جایی رسید که این‌ها را از امام هم موضعگیری کرده بودند و به آقای خامنه‌ای گفته بودند فتیله حزب را پایین بکشید، ائمه جمعه هم خیلی‌ها با حزب مخالف بودند، بعضی از شعبه‌های حزب خیلی بد عمل می‌کردند یکی از شعبه‌های حزب که خیلی خطی و بد عمل می‌کرد حزب اصفهان بود که منجر به درگیری و اختلاف شدید با روحانیون مبارز اصفهان و آیت‌الله طاهری شده بود و موضوع اختلاف به اطلاع امام رسیده بود و ایشان خیلی ناراحت شده بودند و از من خواستند اقدامی نکنم. من هم جلسه‌ای در تهران در منزل آقای ربانی املشی با حضور آقایان طاهری اصفهانی، ناطق‌نوری، طاهری خرم‌آبادی، شیخ‌عباس‌علی روحانی، شیخ عبدالله نوری، پرورش و حاج احمد آقا تشکیل دادم و با طرفین صحبت کردم و به آنها تذکراتی دادم و بعداً نامه‌هایی به آقای طاهری و آقای پرورش نوشتم و گزارش کار را به اطلاع امام هم رساندم. (پیوستهای شماره ۵۵ الی ۵۷)

س: در زمان دولت موقت گویا انتظار آقای شریعتمداری این بود که امام جمعه تبریز و استاندار آذربایجان شرقی با نظر ایشان تعیین بشود و شنیده شد که آقای بازرگان در زمان نخست‌وزیری این‌ها را برای اینکه شما به امام برسانید با شما مطرح کرده و حضرتعالی برخورد تندشان دادید، این قضیه از چه قرار بوده است؟

ج: اینکه مرحوم آقای شریعتمداری نظرش این بوده است نمی‌دانم، ولی یادم هست که در شورای انقلاب یک شب صحبت از آذربایجان شد گویا آنجا سروصدایی شده بود، مرحوم آقای مهندس بازرگان گفتند: "بالاخره آذربایجان استان آقای شریعتمداری است، استاندار و کارهای دیگر آن استان باید زیر نظر آقای شریعتمداری باشد، بالاخره ایشان این حق را دارد که بگویم راجع به آذربایجان نظر بدهند." من گفتم: "این چه حرفی است که شما می‌زنید، مگر ما می‌خواهیم کشور را پاره‌پاره کنیم و اینجا کشور فدرال درست کرده‌ایم پس کردستان را هم بگذاریم در اختیار عزالدین حسینی و بگویم راجع به

آن استان او نظر بدهد، سیستان و بلوچستان را بگذاریم در اختسیار مولوی عبدالعزیز بالاخره ایران یک کشور واحد است و یک سیاست واحد دارد و این معنا ندارد که این استان و آن استان را در اختیار این و آن بگذاریم، بالاخره با طرح ایشان مخالفت شد.

مجلس خبرگان قانون اساسی

س: در اوایل پیروزی انقلاب صحبت از این بود که برای تدوین قانون اساسی مجلس موسسان تشکیل شود، بعد این نظر تبدیل شد به مجلس خبرگان قانون اساسی، آیا در این عنوان چه کسی نقش داشت، شخص امام یا دیگران؟ و علت اعلامیه امام مبنی بر عدم انحلال مجلس خبرگان چه بود؟ مگر کسی می خواست آن را منحل کند؟

ج: سابقاً در سیاست ایران هنگامی که می خواستند قانون اساسی را عوض کنند مجلس موسسان تشکیل می دادند، لذا پس از پیروزی انقلاب هم که می خواستند یک قانون اساسی تدوین بشود همین مجلس موسسان در مغزها بود، بعد کم کم شد مجلس خبرگان قانون اساسی، حالا چه کسی این نام را گذاشت من یادم نیست، ظاهراً آقای دکتر حسن حبیبی در همان زمان که در پاریس بودند به دستور امام یک پیش نویس قانون اساسی نوشته بودند و بنا بود این پیش نویس را خبرگان منتخب مردم مورد بحث و بررسی قرار دهند. مرا از استان تهران کاندیدا کرده بودند، آقای مهندس صباغیان هم وزیر کشور بود که انتخابات را برنامه ریزی می کرد، آقایان برنامه ریزی کرده بودند که یک ماهه ایسن برنامه تمام شود، ده میلیون تومان هم برای آن بودجه تصویب کرده بودند، از جمله تصمیمات آنها این بود که جلسات در همین مجلس که الان مجلس شورای اسلامی هست برگزار شود و اعضا برای شام و ناهار بروند به یک هتل، و یک هتل برای این منظور رزرو کرده بودند، روز اول به ما گفتند بفرمایید برویم برای ناهار، من گفتم من که از اینجا تکان نمی خورم، عبایم را گذاشتم زمین و گفتم اگر بقیه می خواهند بروند بروند من همین جا یک نان و پنیری می خورم، بالاخره یک عده دیگر هم ماندند، روز اول ده بیست نفر رفتند روزهای بعد همانها هم نرفتند چون در هتل مثل زندانیها محدود بودند، بالاخره در همان جا شام و ناهاری تهیه دیدند، آنها برای یک ماه ده میلیون تومان بودجه پیش بینی کرده بودند و ما با اینکه سه ماه هم طول کشید حدود یک میلیون و هفتصد هشتصد هزار تومان خرج کرده بودیم، با این کار ما خرج اتوبوس و خرج هتل و مخارج تهیه غذا در هتل و... برداشته شد، برای من یک پتو و بسالتش از منزلمان آورده بودند شبها همان جا می خوابیدم، بقیه هم همین طور بودند، بعضی ها هم که در تهران خانه داشتند شبها به منزل خود می رفتند.

در همان روز اول آقای صباغیان آمد پیش من و گفت ما فکرش را کرده ایم که آقای طالقانی را به عنوان رئیس قرار بدهیم و آقای بنی صدر را به عنوان معاون و جلسات را ایشان اداره کنند، من چیزی به او نگفتم ولی بعداً هنگامی که هیأت رئیسه سنی مشخص شد در آن جلسه از همه مسن تر مرحوم آقای خادمی اصفهانی بود برای تعیین رئیس دائم رای گیری به عمل آمد و مرا به عنوان رئیس معین کردند و مرحوم آقای بهشتی را به عنوان نایب رئیس، آقای صباغیان چون از گروه نهضت آزادی بود دوست داشت مجلس را آقای بنی صدر اداره کند، بالاخره من شدم رئیس و مرحوم آقای بهشتی شد نایب رئیس، البته بیشتر روزها جلسه را آقای بهشتی اداره می کردند و روزهایی که مسائل حساسی مطرح می شد خود من جلسه را اداره می کردم. (پیوست شماره ۵۸)

معرفی مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور

از جمله چیزهایی که در تصویب آن من نقش موثر داشتم یکی اصل دوازدهم بود که در آن مذهب تشیع مطرح شده بود، و دیگر اصل یکصد و پانزدهم که رئیس جمهور باید از رجال دارای مذهب تشیع باشد، مرحوم آقای بهشتی صبح که جلسه را اداره می‌کردند اصل ۱۱۵ به نحوی که تنظیم شده بود رای نیاورد، بعد ما دیدیم این درست نیست و عده‌ای از آقایان از جمله مرحوم آقای حاج آقا مرتضی حائری را ناراحت کرد و به صورت قهر از مجلس بیرون رفتند و لذا چون در آیین نامه مجلس یک ماده داشتیم که اگر هیات رئیسه یک چیزی را لازم دیدند می‌توانند تغییر متن سابق در مجلس مطرح کنند، من و آقای ربانی شیرازی و آقای ربانی املشی بقیه اعضای هیات رئیسه را دیدیم و متن فعلی را تنظیم کردیم، و در جلسه عصر خود من اداره جلسه را به عهده گرفتم و افرادی را که صبح قهر کرده بودند به جلسه دعوت کردم و در جلسه گفتیم صبح موافق و مخالف صحبت‌های خودشان را کردند و دیگر مجال صحبت نیست، الان من این متن را می‌خوانم هرکس موافق است به آن رای بدهد، بعد من متن اصل یکصد و پانزدهم را که همین الان در قانون اساسی هست خواندم و رای آورد، بعد به قم که رفتیم آیت‌الله گلپایگانی از من تشکر کردند و خوشحال بودند که این اصل در قانون اساسی تصویب شده است.

س: آیت‌الله گلپایگانی شخصا از حضرتعالی تشکر کردند؟

ج: بله بعد از اینکه قانون اساسی تمام شد من خدمت مرحوم امام و نیز آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله گلپایگانی به عنوان احترام یک نسخه از آن را بردم، بعد هنگامی که من نسخه را خدمت آیت‌الله گلپایگانی بردم ایشان گفتند: "من خیلی از شما تشکر می‌کنم، آقای حاج آقا لطف‌الله صافی از شما خیلی ممنون بوده‌اند."

خدا بیامرزدش یکی از اعضای هیات رئیسه آقای عضدی بود، صبح که مدیر جلسه آقای بهشتی بودند ایشان گفتند: "شش میلیون سنی در ایران است و شما چگونه آنها را از این حق ممنوع می‌کنید"، البته ما به سنی‌ها احترام می‌گذاشتیم ولی از این طرف هم بعضی‌ها مثل مرحوم آیت‌الله حاج آقا مرتضی حائری بودند که می‌گفتند بنویسید "مذهب حقه اثنی‌عشریه"، و بالاخره اکثریت ملت ایران چون دارای مذهب تشیع هستند طبعاً قانون باید مطابق مذهب آنان باشد، البته با حفظ حقوق اقلیتها.

س: در آن زمان که رسمیت مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی ایران در قانون اساسی به تصویب رسید گویا در گوشه و کنار از جانب برخی از علمای اهل سنت مخالفت‌هایی صورت گرفته بود، امام و حضرتعالی چه برخوردی با این نوع مخالفتها داشتید؟ و چطور آنها را قانع می‌کردید؟

ج: در خود مجلس خبرگان چند نفر از اهل سنت بودند مثل مولوی عبدالعزیز و دیگران، و افرادی مثل آقای حاجتی کرمانی آن وقت عنایت داشتند که از آقای احمد مفتی‌زاده که از علمای معروف و متحرک کردستان بود دعوت کنیم و در این خصوص با او صحبت کنیم، ما از آقای مفتی‌زاده دعوت کردیم و او آمد نظراتی داد، علاوه بر این در قانون اساسی سابق مذهب رسمی کشور مذهب حقه اثنی‌عشریه بود ما که نمی‌توانستیم در جمهوری اسلامی بگوییم که مذهب اثنی‌عشریه نیست، بالاخره اکثریت مردم ایران شیعه مذهب بودند روحانیون هم در مجلس بودند، آیت‌الله آقای حاج آقا مرتضی

حائری(ره) سر کلمه "حقه" معرکه گرفت که چرا این کلمه حقه را می‌خواهید نیاورید، بالاخره ما استدلالمان این بود که وقتی اکثریت مردم ایران شیعه‌مذهب هستند باید مذهب رسمی تشیع باشد، در عین حال در مناطق سنی‌نشین باید آنها آزاد باشند و بتوانند در احوال شخصیه به فقه خودشان عمل کنند و همان را تدریس کنند و حتی قاضی هم از خودشان باشد و احوال شخصیه مربوط به خودشان است، می‌گفتیم اگر یکبار مثلاً در پاکستان بخواهند قانون اساسی بگذارند آن وقت آنجا بر طبق فقه ابوحنیفه قانون می‌گذارند. بعضی‌ها هم می‌گفتند اصلاً نگویید تشیع بگویید اسلام، در دو طرف قضیه نظراتی مطرح می‌شد و هر کدام برای خود استدلال‌هایی می‌آوردند.

یکی دیگر از چیزهایی که در قانون اساسی بحث‌انگیز شد این بود که رئیس جمهور باید ایرانی باشد، بعضی‌ها می‌گفتند این چه اصلی است مسأله اسلام مطرح است ایرانی بودن چه ضرورتی دارد، و شاید هم تا حدی از جهت موازین حق با آنها بود، منتها ما می‌دانستیم که این عملی نمی‌شود، یک چیزهایی از مسائل ملی را هم باید به آن توجه نمود، در قانون اساسی سابق هم این مسأله آمده بود، مسأله استقلال کشور و ایرانی بودن از چیزهایی است که در فرهنگ مردم رسوخ کرده و نمی‌شود به آن بی‌توجه بود، علاوه بر اینکه در مجلس فقط روحانیون نبودند افراد مختلف داشتیم افراد ملی و لیبرال هم داشتیم کسانی که جور دیگر هم فکر می‌کردند وجود داشتند، و بالاخره همه چیز باید حساب می‌شد.

گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی

س: با اینکه موضوع ولایت فقیه در پیش‌نویس قانون اساسی نبود چگونه و توسط چه کسانی این اصل در قانون اساسی مطرح شد، و حضرت‌عالی آن موقع راجع به اصل ولایت فقیه و چهارچوب اجرایی آن چه تصویری داشتید؟

ج: آن موقع مسأله ولایت فقیه در جامعه مطرح بود، کتاب ولایت فقیه آیت‌الله خمینی چاپ شده بود و نوعاً افراد کتاب ایشان را خوانده بودند و اجمالاً این معنا در ذهن همه بود که عالم بر غیر عالم مقدم است. خود من قبل از تشکیل مجلس خبرگان و رفتن به تهران، پیش‌نویس قانون اساسی را که آقای دکتر حبیبی تنظیم کرده بودند در قم مطالعه کردم و به عنوان مناقشه کتابچه‌ای را به عنوان "مجموعه دو پیام" در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱ چاپ و منتشر کردم و در آن جزوه مسأله ولایت فقیه و ادله آن و ضرورت آوردن آن را در قانون اساسی متذکر شدم، و این امر صددرصد محصول مطالعات و نظر خود من بود، منتها در مجلس خبرگان مرحوم آیت‌الله بهشتی و بعضی دیگر با من هماهنگ شدند، البته نظر من به لحاظ سایر اصول قانون اساسی اشراف ولی فقیه بسر روند قانون‌گزارها و اداره کشور بود تا جهت اسلامیت نظام تامین گردد، و حدود اختیارات او نیز در قانون اساسی تعیین شده است و کلمه "مطلقه" را در بازنگری به آن اضافه کردند. (پیوست شماره ۵۹)

یادم هست یک روز که ما می‌خواستیم برای همین اصل استدلال کنیم مرحوم آقای طالقانی مخالف بودند و گفتند آقای شریعتمداری هم مخالف است، من گفتم آقای شریعتمداری موافق است برای اینکه من خودم یک نوشته از آقای شریعتمداری در یکی از مجله‌هایی که در قم منتشر می‌شد گویا مجله الهادی بود دیدم که آنجا آقای شریعتمداری گفته بودند ما دستوراتی در اسلام داریم که خطاب به همه است مثل: "السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما" "یا الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما ماه جلد" "یا این آیه شریفه": "و ان طائفان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت

احدهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی“، این سنخ از دستورات خطاب به جامعه است و هر یک از افراد که نمی‌توانند آن را اجرا کنند پس باید یک کسی که در راس جامعه است آنها را اجرا کند، و آن کسی که در راس جامعه است باید به مسائل اسلام آگاه باشد تا مجری این سنخ از دستورات اسلام باشد و آن عبارت است از فقیه، من این مطلب را از آقای شریعتمداری در آن مجله دیده بودم و لذا همان وقت برای آقای طالقانی استدلال کردم که نظر آقای شریعتمداری به این شکل است و ایشان با این نظریه موافق است، و به ایشان گفتم اگر آقای شریعتمداری الان مخالف شده باشد مساله دیگری است، ولی آن نوشتن من از ایشان دیدم ایشان روی این جهت اصرار هم داشته است که کسی که آگاه به دستورات اسلام و منتخب جامعه است باید مجری این احکام باشد، این آیات عام استغراقی (فراگیر همه افراد، هر فردی به صورت مستقل) نیست بلکه خطاب به جامعه یا به تعبیر بهتر خطاب به منتخب یا مدیریت جامعه است که در حقیقت جامعه در او متبلور شده است.

من و مرحوم دکتر بهشتی در مجلس خبرگان استدلال می‌کردیم که مثلا در شوروی که می‌خواهند حکومتی را اداره کنند چون می‌خواهند مرام کمونیستی را پیاده کنند کسی را که ایندولوگ باشد و در مسائل کمونیستی وارد باشد او را برای حکومت انتخاب می‌کنند و در راس قرار می‌دهند تا او با آگاهی آن مرام را پیاده کند، ما در مسائل اسلامی همین حرف را می‌زنیم که وی (منتخب) نه تنها باید در مسائل اسلامی وارد باشد بلکه باید در این زمینه اعلم از دیگران باشد، و آن کس که اعلم به مسائل اسلام است در واقع سه وظیفه دارد: یکی اداره شئون مسلمین بر اساس موازین اسلامی، یکی هم مرجعیت تقلید و یکی هم ولایت قضا، روی این جهت هم باید اعلم باشد هم اتقی هم آگاه به مسائل جامعه، من و مرحوم آقای بهشتی و آقای ربانی شیرازی و بعضی افراد دیگر از جمله آقای دکتر سید حسن آیت روی این قضیه اصرار داشتیم، البته بعضی‌ها هم مثل آقای طالقانی و آقای بنی‌صدر با آن مخالف بودند، بعد راجع به مسائل اسلام که صحبت می‌شد آقای بنی‌صدر می‌گفت: ”من اصلا این مجتهدین را مجتهد نمی‌دانم من خودم را از همه اعلم می‌دانم چون اجتهاد یکصد و شصت علم لازم دارد که فقها فاقد آن هستند و من همه یکصد و شصت علم را دارا هستم“ البته من نفهمیدم که آن یکصد و شصت علم چیست که ایشان داراست و دیگران دارا نیستند باید از خودشان پرسید.

البته من این نکته را همین جا اضافه کنم که وقتی من یک نسخه از قانون اساسی را پس از پایان یافتن مجلس خبرگان پیش آقای شریعتمداری بردم ایشان راجع به اصل حکومت اسلامی و ولایت فقیه حرفی نداشتند، اما از صحبت‌هایشان چنین استفاده می‌شد که در چگونگی اجرای آن اشکالهایی دارند.

س: این ولایت فقیه که حضرتعالی عنایت داشتید که در قانون اساسی گنجانده شود مبنای اعتقادی و جایگاه اجرایی آن چگونه است، آیا ولی فقیه از طرف خداوند منصوب است و مردم موظف به اطاعت از وی هستند یا اینکه این مردمانند که در چهارچوب شرایطی او را به ولایت می‌گمارند؟ آیا ولی فقیه مادام‌العمر باید باشد یا اینکه مردم می‌توانند برای زمان معینی مثلا چهار سال یا پنج سال به او ولایت دهند؟ آیا ولایت او در چهارچوب قانون اساسی یا فراتر از قانون اساسی است؟ تبیین حضرتعالی از این مسائل چگونه است؟

ج: من این مسائل را به طور مفصل در چهارجلد کتاب ”دراسات فی ولایه الفقیه“ که تاکنون

قسمتهایی از آن تحت عنوان "مبانی فقهی حکومت اسلامی" توسط حجج اسلام آقایان حاج شیخ محمود صلواتی و حاج شیخ ابوالفضل شکوری به فارسی ترجمه شده است به تفصیل مورد بحث قرار داده‌ام، همان‌گونه که من پیش از این نیز گفتم ما از همان زمان که با مرحوم آقای مطهری مباحثه می‌کردیم به این نظر رسیده بودیم که در زمان حضور امام معصوم برای تشکیل حکومت، امام معصوم احق است و مردم موظفند که از او اطاعت و تبعیت کنند، اما در زمان غیبت که افراد معصوم نیستند این وظیفه مردم است که در چهارچوب شرایطی که خداوند مشخص فرموده فرد صالحی را از میان‌واجدین شرایط برای این مسئولیت انتخاب نمایند، و شرایط امام منتخب برحسب آنچه از کتاب و سنت استفاده می‌شود هشت شرط است، غیر از دوازده امام معصوم هیچ کس از طرف خداوند منصوب نیست. ولی فقیه هم ولایت مطلقه به این معنا که هرکار دلش خواست انجام دهد ندارد، بلکه باید طبق موازین اسلامی و تعهدی که داده عمل نماید، و در حقیقت حکم مخصوص خداست "ان الحکم الا لله"، و او مجری احکام خدا می‌باشد، خداوند به پیامبر اکرم (ص) نیز فرموده است: "و ان احکم بینهم بما انزل الله": "حکم کن بین آنان به آنچه خدا نازل فرموده است"، اساساً فقیه از آن جهت که کارشناس احکام خداست ولایت از آن او می‌باشد. ما در قانون اساسی وظایفی را برای ولی فقیه مشخص کرده‌ایم که تخطی از آنها جایز نیست و این معنایش این است که او فراتر از قانون نیست، و مردم هم در چهارچوب قانون اساسی با ولی فقیه واجد شرایط بیعت می‌کنند، مردم می‌توانند برای ولایت او زمان هم مشخص کنند مثلاً برای چهار یا پنج سال او را انتخاب کنند، می‌توانند این مسئولیت را به چند نفر به صورت شورایی یا غیر شورایی (تفکیک قوا) واگذار کنند، می‌توانند اگر او فاقد شرایط شد او را عزل کنند بلکه در برخی موارد قهراً منزل است، ما در قانون اساسی دست مردم را باز گذاشته‌ایم و این حق مردم است. حتی در زمان امام معصوم هم اگر چه حاکمیت او به عقیده ما از طرف خداست ولی اگر پشتیبانی و حمایت مردم نباشد امام معصوم هم عملاً نمی‌تواند حکومت به معنای مصطلح تشکیل دهد، و بالاخره اصل ولایت فقیه بدین معنا که برحسب کتاب و سنت در حاکم اسلامی شرایطی معتبر است که یکی از آنها فقاهت است ظاهراً قابل تردید نیست. اخیراً مرحوم مهندس بازرگان در انجمن اسلامی مهندسين یک سخنرانی داشتند که متن آن را به ضمیمه یک نامه برای من فرستادند و در آن سخنرانی اظهار نظر کرده بودند که وظیفه و هدف انبیا و ادیان الهی تزکیه مردم است و راجع به مسائل حکومتی برنامه‌ای ندارند و اینجانب در جواب ایشان یک نامه یک صفحه‌ای نوشتم (پیوست شماره ۶۰)، و سال بعد هم نامه‌ای فرستادند که متأسفانه نتوانستم جواب بدهم. (پیوست شماره ۶۱)

س: بعضی می‌گویند که پیش‌نویس قانون اساسی را آقای حبیبی از قانون اساسی فرانسه گرفته است. ج: من خبر ندارم، ظاهراً آیت‌الله خمینی وقتی که در پاریس بودند به آقای حبیبی گفته بودند که این پیش‌نویس را ایشان بنویسد و ایشان هم با کمک برخی آقایان دیگر آن را در ۱۵۱ اصل تنظیم کرده بودند، ممکن است که ایشان چون سالها در فرانسه بوده است اصلهایی از آن را بالهام از قانون اساسی فرانسه نوشته باشد، اگر آنها یک چیز خوبی هم داشته باشند مگر عیبی دارد ما از آنها استفاده کنیم.

مستن این پیش‌نویس را دولت موقت چاپ کرد و به ما داد و اصرار هم داشت که همان متن را در مدت یکماه بنشینیم تصویب کنیم، و حتی مامی گفتیم کلماتی از آن را عوض کنیم می‌گفتند نه عیناً همین

متن را تصویب کنید ما گفتیم اینکه نمی‌شود ما باید نظر خودمان را مطرح کنیم .

س: در آن پیش‌نویس اصل ولایت‌فقیه مطرح نبود، امام هم آن متن را قبلاً دیده بودند، آیا در ارتباط با کل اصول این قانون و یا اصل ولایت‌فقیه که بعداً به آن اضافه شد مرحوم امام نظر موافق و یا مخالفی ابراز نداشتند؟

ج: در ارتباط با قانون اساسی امام هیچ چیز نفرمودند، من رئیس خبرگان بودم امام حتی یکبار هم نگفتند که شما چنین کنید یا یک جا اعتراض کنند که شما چرا چنان کردید، من از امام چیزی در این رابطه نشنیدم، گویا ایشان می‌خواستند دخالتی در این مساله نداشته باشند، وبعد ایشان به قانون اساسی تصویب شده رای دادند. (پیوست شماره ۶۲)

چگونگی کار و اداره مجلس خبرگان

س: کیفیت کار روی مواد قانون اساسی در کمیسیونها چگونه بود و حضرتعالی به عنوان رئیس مجلس خبرگان چه نقشی در تنظیم و تقسیم کار بین کمیسیونها داشتید؟

ج: اینکه افراد در چه کمییونی باشند متناسب با اطلاعات و تخصص و علاقه آنها تنظیم شده بود و برای تقسیم آنها رای گیری می‌شد، ماهم نظر می‌دادیم، اصول قانون اساسی هم تقسیم شده بود که هر کمیسیون چند اصل را مورد بررسی قرار بدهند، تقریباً سنخیت را هم رعایت می‌کردیم که آن اصول که جنبه فقهی در آنها مورد نظر است در آن کمیسیون کسانی باشند که فقیه باشند، آنها که جنبه اقتصادی داشت در آن کمیسیون کسانی باشند که در آن رشته وارد باشند، ما خودمان هم یک کمیسیون داشتیم، در کمیسیون ما آقای حاج شیخ ابوالحسن شیرازی امام جمعه قسلی مشهد، آقای محمد رشیدیان، آقای رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و افراد دیگری بودند، یکبار آقای مراغه‌ای می‌گفت من قبل‌افکر می‌کردم که شما از مسائل دور هستید ولی الان می‌بینم که شما خوب در مسائل واردید، در کمیسیون تنظیم کننده خود من بودم افراد دیگر خیلی وقت صرف نمی‌کردند کارهای جنبی زیاد داشتند، من می‌دیدم در مجلس بعضی افراد دارند چرت می‌زنند یا مثلاً آقای بنی‌صدر روزنامه می‌خواند، گاهی این بی‌اعتناییها بود، اما من وقت صرف می‌کردم و آن را یک مسئولیت می‌دانستم، اما باز این معنا در ذهن بود که اگر می‌توانستیم قانون اساسی سایر کشورها را به وقت مطالعه کنیم و وقت بیشتری بگذاریم می‌توانستیم چیزی بهتر ارائه بدهیم، منتها وقت محدود بود و فشار بود که همان پیش‌نویس را در مدت یکماه تصویب کنیم چون نظام در حال شکل‌گیری بود، با این وصف سه‌ماه طول کشید، افراد در آن زمان عموماً روحیه انقلابی داشتند یعنی جو عمومی جامعه به این شکل بود، مثلاً امام آن روزها فرموده بودند نمایندگان مجلس سابق حقوقی که از دستگاه گرفته‌اند برای آنها حلال نیست و بساید بیاورند تحویل بدهند، یک نفر هم در مجلس پولهای آنها را تحویل می‌گرفت، این آقا یک روز آمد به من گفت صد و هفتاد میلیون تومان پول پیش من جمع شده است من اینها را به چه کسی بدهم، من گفتم من نمی‌دانم برو خدمت امام و به ایشان بده، البته اگر من می‌گفتم پولها را به من بده به توریسید می‌دهم اشکالی نداشت، اما ما وقت این چیزها را نداشتیم، از این طور چیزها در آن زمان فراوان بود، ماشینهای زیادی آنجا در مجلس بود که گرد و خاک و آفتاب می‌خورد، یک ماشین کوچک لوکس بود که می‌گفتند این را "نیکپی" شهردار تهران خریده برای ولیعهد، می‌گفتند چقدر طلا در آن به کار رفته است، که هنوز به دست ولیعهد نرسیده بوده است، از این

چیزها خینی آن وقت گفته می‌شد، کسی گرشتر بدشکار نبود، به امام هم گاهی می‌گفتند امام هم به اطرافیان محول می‌کردند چون کارها خیلی زیاد بود و به این مسائل توجهی نمی‌شد. چند سال بعد از تنظیم قانون اساسی که بنا بود مشروح مذاکرات مجلس خبرگان را منتشر کنند این بزرگ پیام مفصلی داشتیم که بخصوص در آن بر اجرای صحیح قانون اساسی زیاد تاکید شده بود. (پیوست شماره ۶۳)

س: درباره ترکیب هیات رئیسه مجلس خبرگان، آیا افراد دیگری نیز کاندید یا مطرح بودند؟ همچنین علت سلی یکی اینکه حضرتعالی اداره بسیاری از جلسات را به مرحوم آیت‌الله بهشتی واگذار کرده بودید چه بود؟ با توجه به اینکه در بعضی جلسات که توسط آیت‌الله بهشتی اداره می‌شد حضرت سلی نیز حضور داشتید.

ج: در شرایط آن روز تقریباً ریاست مجلس بین من و آقای طالقانی دور می‌زد و بالاخره پس از رای گیری مخفی، من به عنوان رئیس و مرحوم آقای بهشتی به عنوان نایب رئیس معین شدیم و انتخابات خیلی عادی و طبیعی بود، مرحوم آیت‌الله بهشتی از نظر قاطعیت و مدیریت خیلی قوی بودند و لذا بیشتر جلسها را ایشان اداره می‌کردند و من طبعاً به کارهای مطالعاتی بیشتر علاقه داشتم تا کارهای اجرایی و اداری، در ضمن مدتی هم کسالت داشتم و در آن مدت اداره جلسه را به آقای بهشتی سپرده بودم.

ملاقات با دانشجویان و مذاکره با امام در مورد آزادی گروگانها

س: در ارتباط با تسخیر سفارت آمریکا در ایران توسط دانشجویان پیرو خط امام که شهید محمد هم در آن نقش داشت گویا حضرتعالی ملاقاتی با دانشجویان داشتید و با مرحوم امام هم گفتگویی داشتید، نظر حضرتعالی در این زمینه چگونه بود؟

ج: آن وقت که سفارت آمریکا در ایران تصرف شد و "انقلاب دوم" نامیده شد من به خاطر مجلس خبرگان قانون اساسی در تهران بودم. یکروز برای دیدن آنها به آنجا رفتم، هم دانشجویان را تشویق کردم و هم با گروگانها صحبت کردم، یکی از آنها بود که خیلی خشن و طلبکار بود که چرا این صحنه برای آنها پیش آمده است، یکی دیگر از آنها فارسی می‌دانست و قبلاً در مجلس خبرگان برای مصاحبه پیش من آمده بود، من با او صحبت کردم که نگویید چرا با ما این‌گونه برخورد می‌شود این گناهی به گردن روسای شماست که با ایران بد عمل کردند، حمایتهایی که از شاه داشتند، سرمایه‌های ایران را که بلوکه کردند و صحبتهایی از این قبیل. بعد یک مدت که گذشت من یک ملاقات با امام داشتم زمانی که انتخابات آمریکا داشت نزدیک می‌شد، مدت زمان ریاست کارتر به پایان می‌رسید و پیش‌بینی می‌شد که یک نفر از حزب جمهوری خواه آمریکا به سر کار بیاید، من به امام گفتم یکی از عوامل پیروزی انقلاب ما این بود که یک فضای باز سیاسی با فشارهای دموکراتها بر نظام شاه در ایران به وجود آمد و کارتر در به وجود آمدن این فضا خیلی نقش داشت. من نمی‌خواهم بگویم کارتر آدم خوبی است ولی ما همان وقت که در زندان بودیم یکی از زندانیان با خوشحالی می‌گفت جیمی جون (جیمی کارتر) می‌آید و مشکلات حل می‌شود و ما از زندان آزاد می‌شویم. بالاخره همین ایجاد زمینه باعث شد که نیروها بتوانند فعالیت کنند و حداقل انقلاب به سرعت و با خونریزی کمتر به پیروزی برسد، من به ایشان گفتم بالاخره ما یک روز باید قضیه گروگانها را حل کنیم، اگر در زمان کارتر و با ابتکار خود ما این کار حل بشود خیلی بهتر است. بالاخره دموکراتها در آمریکا بهتر از جمهوری خواهها هستند، جمهوری خواهها بیشتر با اسرائیل نزدیکند و سرمایه‌دارهای یهودی